| | |
|---|---|
| چه خوش ساز اینغما اندر دم | بتوحید دوم مستانه در هم |

## توحید دوم

| | |
|---|---|
| دانش چون بیان ایم در فنا | زبان کر لب چو بند کمالات نان را |
| در اعشیا در اسوز شمع بود | فلک خورشید سکر دیدہ بیبود |
| بیان بیغان سر در بیار دہ | دل آمدہ کان را د و نست دادند |
| از شان ادبیان و پنهان | کشوده سر الا ناشیا گریبان |
| کل هر سر دیملنی بستہ است | دخ کلبرگ و شبنم شستہ است |
| ادو شبنم طرب کی در کون | شهید ناله علطیده در خون |
| عالم کش جوش جنونم | دد خون نخمی دیوانه خونم |
| شد چون سوز این خاموش | باده مشعو از کشتی فراموش |
| مد لمش با بساط تیشه ربی | در شبشه منزلم بر هم بیابی |
| سر شکم زخان چهره باید | جگر کل کرده بر کل مسیر آبید |
| هم بالش انجو ابی بر جام مست | خیالم در تمنا للتصید مست |
| چه دم بیغا بشحون بلیم | ترا شبها جان ز بسکم |
| کی ما از حرشن کامده نور | دل شاید از چهره نسر کوه |

[illegible]

نسیم باد هر گوشه خسته
بنالد عندلیب شبنم برخ گل

ز هر کام مشک بهره واکشیدن
نالد زگوشه چشمش خسیدن

رستخیزی بدست تیر خوردن
دل پیکان گردن بیان سپر دید

بر آید چرخ بنفالمش خسته
همین مقر است زو دلشکسته

نسیم دشتی با انگه بتغنی
شکستی گرنباشد ساز سوزی

ندشت برنالد جام گل ناله
دل خون کشته زاده بر کشم ملک

نسیمش میشود آشفته ام جیبر
سر بلبستیه سرزده چون نو مده

زبیرش صبا تیر مست ماند
مراگر بدادر دست ماند

نه نوای گل شوخ تا او بماند
و گر در اهد عجبا ب بخواند

بکلزارش اگر چه خار دشمن
دم آن گل کهزن بدست

شنید سنگ گر دوزخ هر شراره
مگر تاب مدش ادگار برداشت

کرم کو ملتفت و آن ساخت
مرا بنیسته من خانه انداخت

کباب سینه سوز دل نیشم
جگرزاله نی ساز خویشم

نیم بلبل که در باغ فراخی
نشیم مرغ قفس شاخی لب اخی

ز خونش لاله سان فرتنه انگند
دما بیند ام چون غنچه دریست

[illegible]

| | |
|---|---|
| زحیرت باهمه خاطر نشانم | نشانی نبود آنکه بی نشان ماند |
| همه کار به بهتر بیدار شتم | سر موی ز عکسش بی بخشم |
| اولا بهتر که خاموشی گزینم | جگر را خون کنم در خون نشینم |

## نعت پیغمبر

| | |
|---|---|
| چه کوه کرد نام او زبانم | زبان چون شعله در قصه نهانم |
| به وصف تیغ ما کان بکه دانند | نبود آنکه شوا شکی نشاند |
| چه در نقش نسبه کتبی نشانی | نبا منزل ز او نشابی |
| وشر پای در ز منها جو شد | ز وصلش خود کفن بر خویش پوشد |
| ندر سر اشک شکم نادوانند | شهبینا شهبی چو بنهاسند |
| مکر ابلاکرادوهم کدا زند | برای کشتم ز نجم نسازند |
| بیالی نا شنو لهسا نرشنو | سخن را آشنا ند نوا نرشنو |
| چه فرق تن خوبی بند عرضه آید | دم عیسی سر نه نخیزاند |
| عیسی نیز بوستن نگیرد | الا او رخت جستن نگیرد |
| تسیه آمنک الیثم نوازند | هذا لک شنا آشنا ند |
| زبان را السحر خبز خرابات | دو الکوسر دل کن در مناجات |

[illegible]

## مناجات دوم

[illegible]

## مناجات سوم

[illegible]

[illegible]

دلی کی با یقین انگشت اله — کی لیلی خوانده و یی بدین ناله

بمی خورد الفقر فخر و آشنا نیست — همه نام کرد نبیا و اصدقا است

الهی نام کرنیش کرده — نشستن ابر رحمت فیض کرده

بصیرتی کرد جرم نابود بش — شد لوح و قلم در نماند مخوبش

تو خود از کاری کار خود کن — من خود کرده ام کار خود کن

جهان عصیان از آن اندازه شد بیش — کی از اندر رحمت و سعت نه بیش

کرفتار اثر به شعله بار — شنیدم حق آتش کرده باشد

ما کشتی بیاد بعزت — بیاد من چه بابد داد مغفرت

منم آدم سیه رو خاک بر سر — نه خاکم نه چو نور اندام پیوند

منم که بشکند زانوی پاک — مکر لطف کرد بنیاد ... پاک

کرم لطف اشک و بر دیده — کنم ... سیاه است

... کشت کسی که جز خدا اصنم — دل امید عفو عنایت بکنا هم

الهی نوعی عمل را امر شد — کی علم جمله حرف و جرم شد

الهی که با عشق ... — ... الا شهنشاه هست

کریمی ... چون نور دف — کرا زدستی برابید دوست کرمت

مناجات ...

چو بلغم بعیب نتاب دم — تشکام سینه و بیرون تاب دم
دل و دیده هم غافل نشیند — که هر لب نفس کانجو تو بینند
سر سلک آید نشاط راه خند — بخاکش منه تا نفس بند
چو بر خاکش زنبرکا کرده نشت — چه بر چنیم عروس پرده گشت
دهن هر خاک بستر پوش — که درد و خون مردم منبر جوش
نظر آئینه روی شمع کشته — حواس ها پریشان جمع گشته
خیال نیل سرهستی مردم — ندانطوفان خاکستر هم گم
ببینی پای میش بستاید — نشو خیار ابوالنشر بستاید
گروه لرزند انهاش پاست — نماید شور شیشه در دست
شکم از درش اندازه دیدند — یکی طبل لای لوانه دیدند
سیاه از خرطومش یقین شد — که چوگان با دم آستین شد
سر تر شد پیاسید دامیه پوش — براو غربال ابر بلبله هر گوش
زگوش آن نیل زنبیل بر رفت — هم زنبیل های دگر رفت
دو بلو از غلط بینان شنیدم — یکی صحیحی از لحول ندیدم
بهر کو رهم تو بینا خدا ده — نه کوران فکر راهی نماید

جهان بنم برزخ الله کشور
خدا نام چه کوی ره نمود

حیدر کوز شکم هوز یعنی دم نسب
کر نیم ظلمی کهواره در دست

نیستم عنبر در نسوز نمایین
سر بر کشته لب تیغ در هوا لیس

بکلیه کرد نشسته شبنم دستک
کمبینم محبسم عاشقان دل

نهم سهنیه موتی خواب نوشین
نمود جوش تبر بقصر شیرین

بی نشکین خاب سیر مبینم
نقصیر لب شکر نشینم

بکام من مهر ما دو سرین افشرد
دو داومیم محمد عوطه معوزد

محمد احمد و محمود نا مش
نشان نسیم خانه نقش کامش

زمیم استنک نکر احمد اکر نسب
فکنده دنیا او احد دست

که سو خلوت ها منش کشاند
بعشق مر او نکش نشاند

دما غش شمع کانوس جبا ال
چو لغش بر ما رای و شمالات

سر هر موی من کر پوست رید
اکر ز و بلبل کنند دوستکو بید

حبذا غیر تو کر دوست کیرم
مرادم ده که دشمن ادوست کیرم

## تمثیل

تسبی بیوانه منیکشت در دشت
مصیر اکر دلیلی دوست بکشت

معراج سخن پیغمبر عشق ٭ بفرق رسانام افسر عشق

محمد که سر پیغمبران است ٭ همانا تاج بخش سروران است

اگر نه شور او نذر آب و گل بود ٭ ز لذت طینت آدم خجل بود

ملاحت از لب او خود نمک شد ٭ نمک اندود در عالم نمک شد

ز قربانگاه نازش جانب دشت ٭ هزاران هم چه اسماعیل برگشت

کفش یا ذره بی‌شبان ذکر شد ٭ عصای موسوی و کلابر کرسند

هنوز از نام انجمان بحر روح ٭ کنار در بوده خود کشتی نوح

همانش وصف شاخ لاله روبید ٭ زکلغان نرکس بتیده دوید

بکن نظاره کر دفترم است سرکوب ٭ ندوعوطه جهان پر ز ابوب

طبیب ما زدرد ما دوا کن ٭ بیا النیم نگاه آشنا کن

به نوعی که ندکانی میگذارم ٭ که هم بیمار و هم بیمار دارم

سر شکم انبر کان پرهنسار است ٭ بجستجوی مرکم دیده باز است

اجل هرگه کر آید رخ خوبش ٭ نهد چشم مسل آیینه در پیش

تو سیدا و قانون علاجش ٭ اشارات و شفاء انجابش

نعت سید النبی صلی الله علیه و آله و سلم

زموی سینه‌ام او به نهاله | دوانم تا کند نیشان ناله
شرارم تا باد از سینه پیش | بود مجنون و لیلی دستم ادبیش
منه شکر بر شکم بر سینه | دو دو شیرین یکی کوی کر بزده
زنیش زهر جو نام بر دو نان | شکر خنده سخن از تلخ میکنده
چه بودام تقاضا دادن بسته | ز تهمت کردن خویش شکسته
ردستی تیغ بنیش باز میکرد | بدستی میل چشم تا نمیکرد
زتلخ و شور شیرین زمانه | چه زینشان تا بد تلخ و شور دانا
عمل بندام علم و دام میکرد | دو دو هر زن تا جدا از یک دیگر کرد
ظلمنا گفتن آدم چو جا شد | که خواهد بعد از آدم جان شاد
دم آدم ز نفس هوا العفو | عمر کشت و شد تو بر قبولش
ز رحمت آمد پیرامن زعفت | شد از مهر محمد که عزمت
عمر کز شفاعت تا بیست | ز عصیان تا نه بخشش خواست
امید لطف او روی شوخ گستاخ | کند به جار و رحمت بر ندکاخ
چه رتبا اش بکر بر خاطر گذشت | ز تو میکدا ما لیش منده بر گشت
نه بی خود بدنه تر خطا کرده | بلا گه کار دیدند کار ما کرده

دو هندو شمن ته بهر نامت | که مغز اینان نشاید بروت
چه خط سیه رام کرده ذلال | شا آه و ریکانش چشم بیان
اگر خود سپید نزد امش ورد بهد | کدامین شغال زکار سود
صد از زاده شبستانش مرزده | که در پو سپیده بیرون نشاند
نه بنهد نشست خستا کریانه | که بر کردن کردند است
نبا عشق تیم خوردند خوشه دان | که بر لب بحر آینه ذهن
چه شد نامه اش برد باز مو | دز بلد امنو افنات ذکر ش
بهر عنکو بی زنخ میبرد | لعاب انفشه خود بیمان
چه دادش ابد خسته کرمزاب | نسبلک کل فروشد آتش زا
که زان در برد مخفی کشتاد | بماند یکی تعو بی ذن ناد
نب فی جانه دریمانه خون شد | بر اب عاکس ساسر کو شد
نه خستا دار زبان ماند و دهنه | یکی زنغ یکی در جا نرفته
یکی ماه مرد از عنبر بهد | یکی مهر عجم چون دین احد
ولیکن بد عجم خستا منم من | که رستم نشد کر کونی برد
چه خستا کوشه کیر کو فتاده | خزان دیده [illegible]



[illegible]

جهان بی غم بیشتر یار ... | مرو بیت ... جهان ...
مرا ... کشتند | ... بدست ... 
زبس جهان ... | جامی ... 
... نشان ... | ... 
... کشت نالد | کرنا ... 
... | ... 
دم ... کشت ... | کمانه ... 
کمان ... | شب ... 
کشته ... | ... 
... | ... 
... | زبان ... 
جهان ... | ... 
... | ... 
کز ... | ... 
... | کتب ...

[illegible]

| | |
|---|---|
| نهال آن هم که شد بیمار باشد | که در تب لرزه هم بیدار باشد |
| حمل سرو ولا لرزیدن آغاز | نلرزد بی شاخ بید از خویش آغاز |
| نشکر گاه دزدان چاشنی کرد | سوی باغ هر سو دیده با پرسش |
| ولادو ما ئده حیزد بها | پیاله شد نگون از خون بر پیمانه |
| همه تار شده سرها نه همه بیان | ز چنگ از عیبلت خیکی مو زادت |
| بدوش خار رخار عرو شنکیر | نه خاید سرخود بنفشه بستین |
| نهال سنبل از تمرینت تاه | سماع شعله زد در دفتر سرا ده |
| شکسته نا کرده بر شیشه بر باز | زمرچانی خونابه و بیران |
| رسن نابانی عقرب بر صبر ماغ | چه نرگس عنبرچه برانداز باغ |
| کمان گوشه کرار خانقه تاق | قبا از کشته بر چند قطرها |
| شده ز الواز چراغ هر جا لی | درون جاه فانوس خالی |
| سراسر دشت ماهی کش بید | بهنگ جام هر زانیچ کیده |
| چه شکل زد لب خلوتخانه | فن عجبانی که جان زاد و بماند |
| در خلوت همه بکوز بیتاب | کلا نشاند ناپیدا چه میتاب |
| علی نجات بر نابرو روشن | ندانستم نفهمیدم که چون شد |

[illegible]

در سرو عنبار نو بستانها
رباع کشت الکبرا تعداد

علی خیار نعمود سهو لعنتر
رباع بوتیح بوتیح و الحرمز

علی کوبم اکر خوام عقد اکتد
خلا وصف ثنایش نکشت

چو نشستند بمیان افشانم
مجالا باد تعبی شد ناه

نثارم تیغ پرخون است
سخن الحبکر بدتیغ باد

سخن بمحشر انس یا الکرم
بمیدان هر جا الکر بعد

من از مهر دحش حوشید ادام
نثار بکان کی نو باد

شهنشا سخن بیادکار
تمر زندان صبح قرارش

زالمنعمیر الجر کرد کا دوز
چو روز شمع بسعا ندم د

بعبا کو پراکنان هستان
تنادم دلا امنا بو سر شتا

هم تخلیستو نکه نشت
سالحو ند بجود کتر بشت

ز نبرستو ز نبت خم دود نم
همه شد کنیا النبا

ببکار کن با برین کذا زمر
حرم اباماینه جام ساز

خوش آسان عنکم عم یا مالا ما
جو شرط الستمال الابد

بمیعد زعیر ریدنا الدمن
بلبشکر بلاشدلا لمن

[illegible]

| | |
|---|---|
| بکو هفت آسمان تا بسته سلک | نشستم هم چنانش در دل سنگ |
| عقدهای گوهر آنور کردم | چه خوش ما سد دل یاقوت کردم |
| کتابی کز هم آماده دو خیلت | ندیم صاحب دیهیم او شد |
| نشاهان کیان دادم بیانش | هم کیخسرو و کاوس زاده |
| و اصلاح شمع مجلس بود | نه آنکشت منبع یا بود تا روز |
| بکنجی بنده را هم خاص کردم | درو دیوار را تا رخص کردم |
| عروسی کز که نصید نان | درون پرده زنبور بی دار |
| در اوردم نعقد شاه عباس | کهر ویدند خم نقش الماس |
| سرشر کرده صاحب کلاها | پناه دولت کشور پناهان |
| اکر از باغ صنع ابر کاه میرست | نهال شغل را اندیشه بربست |
| خوادستادی که شد جبار زاید | هنوز نا ز هوا بر نقش کلاس |
| زنهرش کو نهد بنیان شود | کر بز شمشیر دهر پی می رود |
| شعاع خنجرش خجسته بر بند | عرض تا دست اب جوهر پیلیه |
| نه از عکس نعتش کشور یدتی | نهان آتش است لعبت وم |
| فرو دار الکش کر بوس کیرد | خراج اتنا البرنا تو کر کیرد |

[illegible]

[illegible]

## خطاب با پادشاه

[illegible]

چو شعر هر بری دنیا نزدی — که هفت عضو حسن شکر نی

دو ابرو در سواد صبحگاهی — چو چشم سرمه آلود صفاهان

صفاهان کله آنتین چشم — بسی زانو کرد چون نقطه بسم

بجوی دل بر شتر جامه سوری — چو شمع بشکسته مجلس افروز

درین فالکه کر صفها بخوانا — نظر فاسر ... نکاه تر خوزانه

سخن نو غنچه باد شتا بود — که بدبار چشم زخم نا سود

منه دنبار جو هر زاده نقلم — رکادل که براه رو نقلم

نشسته با نکاه فتنه در خشم — بکنجی نکتر از کوشه چشم

چو کنجی کوشه بی توشه تنکی — من و لقمه کام طنکت

نم دندی نشار عقل کورد — بجادر محل عقد دو دشو دود

دلا مختشاد معنا نر دین — لبش هست شانوش بحسین

سپهر نسل دنیای مروت — حبیب طبیب رب عزت

جبینی کو بود محبوب دلها — سراغا نهاد اوب کلها

رخش چند اکل خندان اشکفتی — که غنچه در شکفتنها نهفتی

زلفش کفنکو جو شی کرفته — در معنی سر و کوشی کرفته



## در مدح اشرف

| | |
|---|---|
| دلن ملامت کر بوزه ای جنون | زلالی الده تلقو دمادن |
| کوز یاشم خسته ن پیاله | بدل حبیبا زوالدغ لاله |
| بمرضان بر شوق شرتم | بغنچه بر سر دوش تبسم |
| اکان تن بغلغل نیمه کرش | ببیلهب خطاکنه زکش |
| دماغ نکرعنا نه تماشو | شکبر بهارانی اشنار وون |
| شبکر بنبه دکلبه خاب | چه کرزشیم با تمهید خاب |
| چمرکلبه نکناکه انداز ریش | بوسعت باز بوسشین |
| سر بهمر قش کنج نسبه پرتاب | جا نه بهر بنا یخ خناب |
| تم بهنه امر بهرمی تبه نشه | شره بدوش بار شعله شبه |
| شراب نکلبه شعله سیم | کبوتر فرش بنکه جلبه سیم |
| شکسته تر شیشه بلبله کذا | خطا تر بسته خوبان شباشر |
| وردن شعر زلفین تاب مبداد | بزه عن تیغ شعله الی ساله |
| بر هر سو خطابی پرده ستمره | جوهر پهنکر بهه نستن |

[illegible]

خورد نظره بر بنا گون ظالد | عجب با فریدا مانا شادان
نهم بس سال همچو بدر شد | نم فیضی الهی بد زدکار او شد
بود دریا و طوفان پی کار شد | سخن چون نصیح غلطان در کنار
بشر انتسا غم کشته شد | کر لیها غنچه مانند و زتیغین
چه قطره شوا و جولان گرفتم | دمیدن با حسنی بابارنگ رفتم
نشسته بر سینش چو بانتم راه | شد انسانیش اغوش نکاه
بدرون رفتم علو تماشا خاص | من غلت بهم دریا و غواص
اشارت شد بمن کی شو نثار | تو بی طوفان اتش هور بنشین
نشستم چو بنیامنت دور بر اب | فکندم زاشتین بنوا نحش
بکوشش عقد گوهر منکشا | چو باد صبح بر کل صید منیدم
چنین کلیات الفرغ چون کرد | سخن بر نهال شکر لاخن کرد
که ابد با چراغون کل خوشی | نه اخربد سخن کوهر فرو شی
شهنشاه نسکر بر انداز | اگر چه شو لجب خلی الخی
نشاید سوز نظمت بی سکون | کشد شعلر بارنکی شکر کو هر
ننه چو مدح نجاح تمیم و نظما | ز اشک نالد ذارد لسبا



[illegible]

سرم کآشفته پرشور بی درد — سفالی باشد از خاکستر سرد

بپز چون سفال خاکستر عشق — مرا سودی که زان سر عشق

شرر دیدم که سر کرد آتش عشق — دلی دارم که بنهفت آتش عشق

سه دارد دلم در سینه اکنون — یکی آتش یکی عشق و یکی خون

ز دل آتش کند جان راه دارد — پریشان زاده چون آه دود

بخم پر خوناب دود انباشت — کند آتش لب پر شعله زرد

ابر چون اشک بیرون دمد شود — شرر شب کند بر شعله طور

ز بس نور جبا بد نار جو شد — تجلی گل کند شبنم فروشد

ز بس عشقی که چون مغز است در پوست — خیال دیو آمد دیوانه از دوست

جنون عشق پیمان ندارد — نه دارد که پیمان ندارد

## تمثیل

ز دانش پاره پرسید روزی — دماغ از دل بفکر خام سوزی

که افلاک عناصر در چه کارند — درین مخانه پیمان با که دارند

موالید از اج هشت گانه — چه باشند در این کارخانه

ز ترکیب و مفرد غرض چیست — امید جوهر و بیم عرض چیست

خدارا ای شناسنده کیانی | که در ده مرد باشی هم نجنبی
این ذره که پیوسته شنایی | زلالی گفته شو و عقل اشراق
اگر عقل است طفل مکتب او | وگر عشق است سرمشق اوست

زلالی خوش مدار این غم عشق
ندا آمد ز لست علی دم عشق

## خواب دیدن شیخ نظامی

درین بحر انسرا ابنو سعی | که حیی ملک حیی عرش پیمی
نشاطی کرد لعنا لبدار | ملبس با دو دسته خاک داره
درودی بیکر اندر خیالی | پریشان خاطر مردم بلا شد
بجو لب خوش همه شب وصالی | سحر چون دیده پر نور نشیم
نما بهر دمان هجران بموته | کر باشد کار دهنده و اذکو
مکر بلمی بخته بشد بی تاب | کر سیر نشست خان تاراز شکر خواب
شبی کردی هوا انقاش چین بود | عروس آسمان روی زمین بود
فلک در میل بنشابش بکمال | حمایل جاده ضلش برج حوریل
هوا بر نو گل باکل آب الین | گلش بلبل به لا لا الر بکین





گل صبح دمیده از لب بام / هم الاله زد از دمن اسلام
نهاده بر کفش خط غلامی / نظام صورت معنی نظامی
بیا جز نمنا دم سینه کوبان / نسیم جانکه از جال کربان
زبس بر خاک پای او شتابان / نهال و عقد صیلر زبیسمان
سحر بنشستم چشم گشودم / چه دیدم آسمان پوشیده بودم
مرقع خز پوشیده زاده / فلک در اسپنش طاس باده
هم آغوشش همی زانو نشسته / ابس را منش پای شکسته
چکردم چیدن بسته خرزه باده / زمین در چرخ الصکامه سان
گل و سنبل همه زلف و رخ یار / نسیم غنچه دکوی خمان
چنین دیدم بکام دوست کاجی / بر تن نسا سراسر رفقاجی
چه نسا پا اصغر طوبی آباد / بر بهر سینه کوبی دست سا
شکستم شیشها سر دل را / بجام باده پر کرده هوا را
نگر سپهر ساختم چون عروس پای / نهفتان سینه کبرانش کدای
دراو عو صحیر زلف نو عروسا / پیاله خوبی حشم خروسان
مبش دراه رخ خوبان بی بال / چکیده ها بطره خون امسال

بنالش خاک که جوش از لاله انبوه | ز نرگسها بالا در ده ناز مژده

بدیبا مند بکجیتی زبانش | که مهرش نیم مشتت کاه برگ

چه نغز شده بالک که هم سودا | زدین افتاده بالش کرده

سزد هر پایه اش زبیضه طاوید | بهر بیضه مرغ سوزنان العوده

نهاده هم تن پرستانه | هوا در دم عنقا اسیانه

بر بن مدارات تصدر کلاه زر | نظاره منگیاش شکوه بیز

الا که بکن خوش خوش بسان زر | دمی من نکرا درست دست

خیال یکدگر را نقش بستیم | بهم چون شعله در آتش نشستیم

ز معجون چه هم بر کف نهاده | که کفش نافه را هو نهاده

چه معجون کش دهن را خوبان | غزال از دوست بو دیدن پا گویان

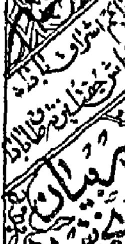
هر بیان شراه آتش خالم کب | ز کنج دیده تا بر گوشه لب

چه خوش چون نخدان نکویان | تراوش کس لعل خوب رویان

از آن معجون مغی با ده کند | چه خوش شام خو بند کام ما نکند

شکر بار شده بسان دهان لا | ز شیر ز معجون بسی نیم بنیان زاده

ز طلوع نشاه خدکا سخن کرد | گل کل اندر دو ازباغ چمن کشید



در بیان رسیدن سلطنت به سلطان محمود غزنوی

چو بر کان بدخش در خیلک لاله | ز مستی نیم کج کرده پیاله
لطافت با هوا همدست گشته | قدم مستور و دفتر بسته منکشته
نفیر بلبلان برداشته فریاد | بگوش غنچه بند بسته کنفاد
صبا اندر لشکر فاموس ساده | سنان لاله بر دوش ایستاده
سراپا شاخ گلبن غرق محبوب | سر نازنه بر ماه بر رهی چوب
کشد سنبل دبادو به گلنار | چو آه دود من بر چرخ خونخوار
زمانه شور محشر عرض میکرد | نفیر از چرخ و سعنفر تیم کرد
چنان از جوش لشکر مختلط بود | که نقش سایه بر دوش هوا بود
علم بند کرده مرسود رعلامت | زمین رفته و ابر آسمان
تنابر نوبهاران دشتهاران | عبا الوده به باد بیدیه باران
که تا پهنا نکرده جوش خون راه | بچرخ اندازد این کاسه نکو
سپرها بر کتف کلها دمانده | گلستانی زمثل غنچه ماه
زهرجا سبل مستی برکشادند | ز لها کسرتی بی بو باد دادند
فلک الیر سر خم اژدها بود | زمین و آتش جنه ابر بالا بود
پیاده با سوار ازثقل الات | چه سبسبل رخ در عرصه



# در نخوت سلطان محمود با زر و شاهی

دلی یک قطره اشک سرنگون است / چه عاشق شود دریای خون است

کند عشق چون گردد گلوگیر / کند کاری که نتوان کرد زنجیر

ز الله زار دیدم در نخراشی / که خوابا جان خوش قماشی

اگر ماند ماه از ان شعله پکری / دلی کو زال بود دیکار خویش

چه عمر اساقی مینا نکردند / دل آگاه را پیمانه کردند

مبادا شیشه دل بی شکستی / مبادا جام می بی می پرستی

شبی محمود خوش در سبو شد / پیاله مرغ دست آموز او شد

در آمد ساقی اندر عشق والود / ز لب شیشه در بزم غزه دکسود

چه ساقی الماس و رخ باده ناب / بملک بزم باغ لاله از شکر خواب

گل نو لیس که از ذم غنچه خوشید / مبتسم البشر بالقرا هتد

زرخ جام بلورینه و مهتاب / زعجب مهر افتاده بکرداب

بط باده نشیمن راه بر داشت / قدح تو شتر غرض ماه برداشت

می مینا ز جام شیشه پالود / که کیفیت ضرب بلبل ذوعیا نبود



بغلامدبانی تا لبنده جلجی — کشیده پوستی برانحوان
کرده خورشید اه اوزدکام — دخانتاب سنبلی نعوزا
کدتا یکتالر قصد باغم نو — نون برکنده خاصه کشاپر
عونا غضب پوش قدح نوش — عزازچهره غلطانا باکوز
موی دستهاش چون عقد انجم — لبش آورده کیشی ازتبسم
چوی خیمه یکدنشل نجاب — وغلطیده مستی دشکرخاب
سیاه خوش ساتی مست افتاده — بیکپهلو قدح دردست افتاد
چهرسانطا خواب مستی زبودر — چنین دیده بدن باطن نمودر
کردرخوابش جراله نوش خند — بیلانی وجهان ازاموش بند
درنامه شاه عزنی زالبغارت — بچشمی غمزه وچشمی اشارت
ابازان نوشخند عشق پرداز — نمکدان بر جراحت سرنکون ساز
سهر کرده سنبل کشمیر — ملاحت ای لبانش حاشیه کیر
بی نطاره مهرانتاد ان روز — کرفتر دست حق تنالای ابرو
لب چون غنچه لبریز تبسم — دهاناه خندید دوفکم
دیکان نوش لب چو تبسم خند — رسیر لبش برخنده چسبید

شکر خالد که بهر مسکین کام / باهم کرد آمد از تلخی ایام

کسی که بد غمت مستان خبر نه / اگر خواهد نبالیت که بپرد

زمین دلیلش شو کوتاه رشته / که تا خاک بدو صید بکشته

به بهر هزاران خواب باده / که هر یکی را صد او بی نکاره

خیال مست تا الوان فشنه / ز داغ بی نهایت تا زخم ناسود

را پروانه تا سر رشته شمع / پریشاد بی تا خاطر جمع

خیال خواب ز انبیش بردار / دو مرهم نیش را او نیش بردار

در خواب پریشان جمع شو / رخ پروانه باش و بوسه شمع

نخوردکی شیشه از غمزه بشکست / بیکی هم ماند با نعلی بشکست

لب جام خواب مستانه فتاده / خیال انجا بیکجا ایستاده

تماشای نیم جامی مجرا ستم / نجا از نجیال ... ستم

جهان دوست نقش و ستم بند / گلستان غمزه بوست بند

خیال عشق کیند خورد و نوشو / بر نداز خیال جمله اوشو

## حکایت علی سبیل التمثیل

[illegible]

کرا میل لعبت بکر دید آید — شود خون وکر بدید کرید

دگر برکف نگیرم جام ننگ را — بکام غم نیوشم لعل ایشان را

مدامم اشک گلگون بحی عار آب — کبابم انحکر بوسه کباب است

ندارم نعمه چه بهر وصالش — سر بی پای و پا بی سر خیالش

مکر دل صید کردن جوش کرم — دل خون صید نوشا نوش کرم

غزالی ذاکر بدلالم ابا عشق — بر چون اوورده شمشیر انبد ما عز

چه منشا عشق اللهست — اجل سر جوش خون میخورد کی

از آن منکامه برد زد غزالی — ولک ما نوی نلین خیالش

کشید بر کسش دنبالش کمون — ذکر دن کره منبار سنه انا کوز

ز دی بنا خنک داری جهانگیر — چو عد بالا شیر و برق شمشیر

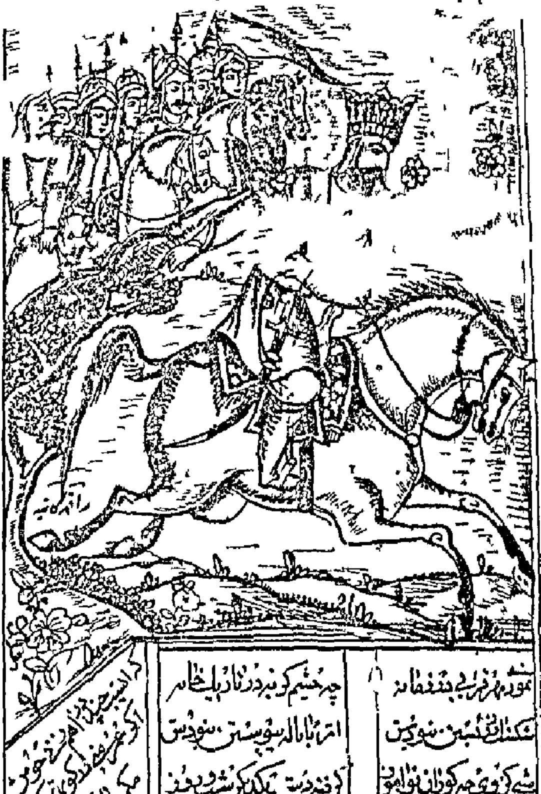
نیا دشت بی یکد کرنند — جکر را بردم تیغ تدریر زند

غبارش غول نامون فضا — سپه سالار کرده ملامت

نشا دشت لیه بر دشت دشتی — که از هر یار بسی جا پستی

زمین چون نیمه شاد را بی آب — چه صحرا بر جکر به کل خونابی

زمین از نای کوه ادرتنوده — فلک دم هر امیکر خانه کوید



| | |
|---|---|
| نمود مهر رخ بی بند فام | چه چشمی کو نبرد در تار پلک خام |
| شکستند لعبتین سودیت | اتر بابالر سوسن سودیش |
| شب کون غنچه کوزان نوا مو | کوزندیت تکیدکر شب و یغز |
| شهنشه غلغل خون دیدکلو دا | نحو چون نوش باده کفتکو دا |

چنین روسوغنم ذاروغذ کرد
بچم ذلذلنامع یغذی کجا کرد
همه از تخت و تاقوت نبارتند
سیم قتبال هم یتوقطا فتند
حنلنلنا الذ ادکالعا کفا
سحرخیز ابجر ارزیر نوا کن
کرم فرض صبح شکست هیز نم خوش

کر ایسترجوفر دراهم
اکر هر رخ فرزند کوبی کوش
مکر عاقل بلوزمن جیش
کر ایستاده کورن دیده کشته
ساکرترفرندفنا ذلذلنا لعق

| | |
|---|---|
| که ای نوشین خابت نوش خندان | لبو خمار ترشکل سپیدان |
| غم دشوار بی اسانی کار | لمفتح دره والمشکل الظهار |
| بهار کشته بر صبح حیران | ربیع خنده و چشم اشک بیدار |
| بنتم نعمت کن سوکند تعلیم | نزول رحمت و معراج تعظیم |
| دعا را باسر اجابت عقد پیوند | غبار اسنانت تاج سوکند |
| بزینت لحمر بضنیان | بر نیسانی کو دو عزبیان |
| بباغی کش جراحت تازه کردد | کلشن الحین شب تازه کردد |
| بان حسنه که عصمت زاده اوست | حیا دز خال پا افتاده اوست |
| که کل امروز روح الله کن | غباری از دست خضر ره کن |
| دماز چون تهی شد جام نوشان | طاوع صبح صادق کف ایشان |

## در صفت صبح صادق

| | |
|---|---|
| خوش آن نخجیر که تا صبح اسیر است | زره خار زبس جگر کابزان کلنداز |
| زنبادش جا نالد خسته خواب | ز برکت جب وفا من دسترس آ |
| بتاراج سحر و تن شکسته آب | جبین بر جبین دشب جنبرند یار |

سر نیزه‌اش بر افشاند پیکان تکبیر — گر نیست جنات وز دامان شمشیر

علم شام کینش زجیب ویش شست — دو جانب صبح مرا از خول نوخواست

چو اسب بلا انگیز کند دو بود — کر سر بیهده خود بالای سر بود

به نوعی نقش هیجی کشته نایاب — که عکس نجس شد در آب

نشان المسیا زدود محمود — شهبال نهین کرد و کفر بود

بلای تیغ بها و دیده — نفس شکسته مرغش سر بایه

یکی سوراخ سوراخ از سنان بود — چشم شیشه خمش خون نهان بود

بیک غوطه بزخم خویش جود — سنان غوطه زدن بر زخم جرد

نبشته بر بهداری جگر ریش — جا بر بر دوش از بیم خویش

سپاه چون کار الا الرساده — هکر جابجود الهی فتاده

سپاه کتاد اسمانی — هم ورق و داغ این جهانی

که هند انطوال مرا فرض — که عرض لشکر دیگر کنم عرض

هم انظار عرض لشکری هست — نگار ادیقلم و لشکری هست

شان تیغ سنان کرد شهر — زخونش جوش موجش حسبه

سر نشأ الهم وارانش لشکر — سر هنبالظم و قند از معنی مکی



[illegible]

[illegible]

مدام بکف صورت ... جانان — گر باشد ... جان بکند دار
دم آخر که ... — ... آن ... نبود
سعید عاشق ... محمود — چراغ ... خود ... کرد
طلب ... داغ ... — کشته ... بلند ... کفت
که من ... بعد ... — ... این ... غم
... از ... — کر ... نکر ...
... دل ... کند ... — ... ایمان ...
... خواهش ... — ... بادل ...
دل ... — مباش ... ثمر ...
... حکم ... — ... کام ...
... کردامن — دضا ... کر ...
... دل ... آن — دل ... بشکند ...
... — ... کلکن ... ...

[illegible]

| | |
|---|---|
| سرزان بیدل تا نیامت | سر سرکشی کی تا با سلامت |
| گر سرکشی دیده ملامت | جهان از اثر آن بی نشان است |
| سر اهلم کرم غم خواجان | سر سرکرده سیه بخت و ناچار |
| رهیده شمع الوند کی دوست | نه مغز افتاد اثر دیگر پوست |
| اثاث بیسو زحمت الود | ناکهان ملک دیده معمود |
| لن بخل نشان مستعمله | سر شور دیده و موی شانه |
| بکلم با زبان انیس کشت | چو نشان خاکستر سرکشت |
| ودشان سوختن تا راحت برد | ز سرکش آتش تاج می برد |
| بجنبش اشک ریز بها نمکداشت | علیها سیر بر فلک داشت |
| شراره اش دو چشم ازجا جستر | بی نظاره بر روی نشسته |
| درین کلفی بیاد آبش بخب | ز تا من شوخی الابر عجب |
| سیر بخاکستر نشسته | نشسته هم چو غم خاطر شکسته |
| بر آنو نشین دور تکادش | ز شب تا صبح دم مشتی خاکستر |
| غمش بنم تل صدبار فغان کاشت | چو گل دست آن گریبان بجا داشت |
| تل ما ذاکر بی سا ختم بد | دنعلت کر دلها ما نا است |

## تمثیل

نالند تا کرده تمکین کرده درست | بر هر چند آنکه دست بر آرد
من بد عجب با نیک مردان | آنکه عاقبت محمود گردان
لب عمو بسعد انتو من | چنین شد مرغ دولت کلیم
که یار با ید ابکس ینا ها | ترحم کشور انعام سنا
عطا بید دوستان دشمن نداند | بکار آر ای کام دل رسانا
سبب تیغ که دشمن از گناه است | اگر کوه گران باشد که کاه
با استغنا ها جان زنانی | که بنیاد از جهان لبی رسانی
کرا سوگند تو تسبیح زبان است | بجا لب یار کو لب جانانه
بجا شاکی که درد باغ بنازش | هما بگرفته رحمت برانی نازه
بگلزاری که مرغش ناله باشد | هوا نیز شوخند برسالا
نا بابی که دستش موزه در حالت | بر بهار بی که سوی آن جهان الله
بر بیمار که حسرت ببار و مست | اهل بالین نشین مجرد است
که بر مستی حیوان برهم ندارم | دماغم را فرح که بر تلها
بیزار جو سپید دریاب خامو | کریار داد و زخی آتش تو
بکام کام از آشفته هوشی | لبان گرداه پوست نولی

# صبوحی کردن سلطان محمود و بزم آراستن

بگردان ای بت مشکین کلاله / بلای گردش چشم و پیاله

بیا تا نظرهٔ ابر آن شرر کن / زمین کشته را سیراب کن

نم اندوده زان آب و خاکم / ز لطف رحمت ابر ای هلاکم

صبوحی گفته گلزار سحرخیز / ز خواب مستی غفلت برانگیز

زمینا کرده مستانه برکش / بطوف سجده پیمانه درکش

صراحی را سر آگنده بلند کن / ببین چون من جهان خون دل من

کرشمه کیسه کردن بیاموز / در آغوش شکرخوابم درآمد

بدم در مینا که بر جست باید / کرای بیانه خوش خالی جاوید

کرده صبح بر کف شیشه جام / کشید جوش مطرب سر از بام

نکاهم کرانده خیلی است / طلوع اول چو بر نفس است

بیاسا که عمر اشک دیده / حریفان را خمار خون دل کشته

قلعه بنا که عهد ما درست / کدام بر کرده نور نخست

هدیه بر پشه تشریف کلکشت / کرو چشم تشنگان از دیده کشت

وزن لنيا تورتكريدين بعدشان
ترابابنشكسوى بالشخ
بنا انلعلجونتاكرزانشخ
كماالكى سنا ناس نخرانشخ
دردكار وعشق ربعجين نعت
زاياندر علمم زبوانه عكست
جمعه اكرتعلى انشا ابعت
ميدم كرادن دلبه ابعت



بنماكازادكان ايرنمايند
زعوام نقش ايجه نكاريد
بادل الشيخ اوركنسنه
كه انشغ سنا وكنسنه
بكسر كركشغنلده نفاله
دماغ ادای سودای خیالات

تصوير يار
ابيات

كرمقتن بعد كلمه نعوبنه
ترمينا انلغينسن طالبها
باين وهم كرهكشسنه نقشان
كراني تكحقلبوتصعس بنابه
طالبكز صورتنك ال انقش
قلبم تكده دوست طلبنه
كرده وعشق لى نزنجسن قاند
ابعانهمانا القصان انا لطاللى
نمونده ارلنستكم انشا التبعه
نقا انعملعم شنا ان الرلبسه
تم جرسه ملتسه كعشن مياد
ملبسنا انا لكسه جرمرداد
نبلازا عشنا عراتنا مج دوان
سجعها اولدقه اعماعن

نه بینی شو بابا شاهین زاغ را | که چون زد بر نسب نقش نگین زاغ
چو دل محمود را شد پیلتن زاغ | غلام غائب محمود این است

## در بیان از دو باد صبا

که شاخ هر گلی نسترن جا است | همی دانم که نخل من کجا است
اگر با ابر لطف باشم از دل ریش | مه روی نغز کرد بعد از دل ریش
اشارت می‌کند هر کس نهانی | که داغ لاله خشم کیست چون
که زلف کیا سنبل سر گشته | مکو زیر پر بلبلی کن شد
کشا کلکم ز نوش و بیش پیوند | سخن زا چون مکن از شیره قند
که هنگامی که شاهی بود عادل | دل ملمر ز غلش زناعل
سراسر کار نقش نقش نگارش | مرهم نهادن انتظار مرش
بدین او که حسن بود تا بو | دلا تا باب غم محتاج غم بود
نه بر پا من عالش عاشوان غرد | بجای تا لبر یاد تا لر سنگین در
سخن کی یک بکا نه نهاد ش | سب و دو نغز یا مست خو از زاد
اما زمه هم چو موج لاله زار | همه نعوز چه داغ تو طالا

## مسمط

تبانی یا راموت حتی | رخسار یا دکلک دانه را
غالب قطره خون ... | کرده کشتی چو پیکان برتیر
ابازسر تجبر دارد | کراوا امو اموی کبر دارد
مشکین ... غازلی زخت | کر غانلر غافل ... 
مژن برکعبه ... | ... همراه کوز اسد
ابازان سوکیاد اندبامت | بقامتی ... دنیامت
چه مژکان ترکشی کرده حایل | همه پیکان ... غنچه دل
بها زودتر کند خلف ... | ... به برنشسته
نکاب خلقه خشم ... بود | ... بکردش ... 
خودش ... | غبار راه نا طر ... کامت
بقشی تاخت کر خضر ... | نفس ... خوشا
غزالدین ... | ... شکفته
کوزنا زیر کر کرده ادیمکر | ... کر جون بابد ...
بهر امن رمش ... غزالم | سر شعله زاتش کاه لاله

سمندی بر زلالش بود همگرد — کز مو بر خال دستش بود همگرد

سواد بینش از بهر شناسنده — کمانش ابروی از خواب پیچیده

ابابیل نشسته زلفش در دلبا — عنانش جلوهٔ شب‌بین بپیچید

ددامند از نقش بهر خیال — کز کلاهش که ناگه زاد مه ناف

کلاهی بر سر چو کش مه نو — که دوش و فرقش بر عکس پیچیت

بیان زهره چو سیمین گلو — دلش چون پرتو باد صبا برد

پیش ز تیغ تا بکمرهند او — یکی چو مهر و ماهش همچو نو

چه تیر و تیغ راست کمانکا — ددامند دو خیال ابرو بسکاد

کمند از نازو دار پرواز — که بوی حلقه چنبر زلف طناد

شکنج زلفکا این نازبر — چه دود نکه تعقیب کباز

جهان آرام مشتاق گلو — چو چین ابرو نمی خوار افرند

ازان بیم اکنون عقد آباد — نبکشم زبان در عقد افتاده

کبند انکه ناکه آید بند — کامل بودش زشاکر ناله بر

مرض ماهکل بر رود کام ادبا — خرام امور شمس اجهان زاد

چه زلفش کرد از ابرو که بسند — بدل احسان از لعلش ز شکر خند



کمانی فیض بخشد در دنیا ربوده کس
طراز لعل قیمت از در بوده بیش
جهان از تیشه الا لعقیق شد شاد
کراین تاخیر تنها کار ...
چه با عیش سکی با اسم ...
چلو نمر نشو ... سحر ... 

که از خسرو عزم بنه گرد | دلی صبر بند لغشر کرد

بر نقره چه کاز شاخ برشد | لباس کمو نیل اکر شد

فرا راستن بر پرند دیبا بی | که تقصد آن و علقات شد در

بنند چه ایمان آماده بود | که پیش از غم افتاده بود

مشابان در عنان کی غالکها | فنه آشفته زلف خوبان

نشانش نقش العل درخشان | که تا آمد بمیدان بلخشان

چه مشتا سما بخان درمیزهن | عنبر یا احمد تا آمد دهن

گلستان الغرا حسن خوبان | غبارش تن تا ز نه پیله کویا

بشهر آمد زمیدان بنود جود | نما سیرزبان داشت برسود

چه شهره چمن آباد فر لبی | نشینی مرغ دل فرم لبا

نبس کرد تا شاخ صنم را | نگاه دیده محبت نما ها

چراغ آشنا نش پر تو می | هوای که خبر کردش آلهی

همرکو چه بکند ببند بی باد | چه نالند قلم با ناله زاد

همه بودن بنا زگوشه چشم | چه شک کالا کرن برکه چشم

نه ز دلشان نوازش با غریبان | فرازان نشسته حضم بلیه کر



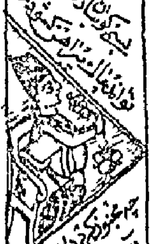
[illegible]

| | |
|---|---|
| نکردی تیرباران شبهای دل | که گشتی دل پیکان نشانها |
| همه شب تا سحر ننشستی خفته | گلستانی ز بهر او شکفته |
| شنیدستم که شهر غالمان | نیاسودی ز نوش آن شکرستان |
| ببالیدی چنان نو چون گل تر | که بادی بر کند از لعل ساغر |
| عنان در دست خوبی گرد بیدار | بسنبل شست ز ارغوان ناف |
| بلند حسن اولی که خامند | به زلف سبز چون مرغ دامند |
| چه گویم حسن او بشتر | که باد ازکش چه آید بنام شتر |
| بباز انبد کشتی ز دامد | جیا گویش حسن از سر آمد |
| نمکی ز خنده او داد محمود | که شوخ حسن او دکان نمد |
| ز دان بهاران سودای سر داشت | گل سودای او دندان گرداشت |
| نظر ابنار بر روی با زمست | بر آن بکبر و کردن نباشد |
| نگاهی هست با ناظر منظور | که معشیبد با چون بلبل بو |
| نگاه مردود چون راه بگرفت | نشستها در بهر دره راه بگرفت |
| خریدان سبز دا محمود چون نوش | ز لعلش خنده شب بشد |
| چه سر بادۀ کلگون نشسته | نجابا عاشقان ذ شعله دیده |

[illegible]

مرا از عشق بی کران معمور بود | قند یغما بود کار محمود بود
کز آن عشق نهان بی پرواست | دیگر شعله نخشان سر انداز

## ظاهر شدن سلطان عشق و بار دادن



چو سلطان عشق کرد شعله سوز | با آتش چو توان گفتن سپهر وند
تن در سوختن همه کند گل | غم از پیمانه و پیمان آزاد ملک
جلوه ای توان در پرده بستان | شکیب و عنان و بوی گل بستن
کرشمه عشق بنده را هوس | شو آتش جهان انس الملک
رنگ ظاهر نهفت عشق مجنون | بوی یکتا و بیش حس آبرو
رسن مطلعش کابر و غبار است | معانی موی امور بیشک است
بام تا به رنگش بود دوست | قصیده آه و قطعه ناله او دست
کسی کو را جگر سوزنده باشد | نهان عکس خویش را شاید
بدین گلشن که نالد جهان | تن ما سر همه زبان است
تمام خشم کرد بلبل نکرد | زبان لاله مضمون را اسیر کرده
ختم بلبل کند ما الله | بسوز نالد کز بلبل ما الله



اما نو خشند مشوی هر داون | نکه از بی جو لعت نکو رسان
غزالد چشم مردم ... | زآرام دل عاشق دسیده
... امت دو مش یلدوس | نکه خمار ... مای ...
... نه دردخون دنه نشر | زخش ان سایه لمر شدی
کن ... حسن ازخ من ماه | دسته فوج غمزها کرکاه
نگین ... آید بر فتار | کر بدا زناز استغنا کران باد
چلاکش در ... عالم | بچشم تماشا تان قدم زد
چمن از دنسا طاب و رکشا | بیا البیلغا دکر ...
سحر دسنا از کل هوش ... | کل ... آباد دوش ...
شکوفه از ... شادی | ... یاد نسیم نشاد ...
ز تیر یا الغم ... | با من ... شبنم
دو عون باغ خوبان ... باده | کر ... دامان ...
... ابادو جام ... | ملک ... باده دامن آلود
... مستی ... | کر آتش ... ساغر ...
... چون باد ... | زکام خود بکام دیگران ...

| | |
|---|---|
| کی دل انار تنکرد درست | تنگ دل انار کل تنده سست |
| دل انار ببندی میانش گل | شکند دانه لشکر مو بیدل |
| تب زده بیم جواب شکسته | خال بهر موی بتشسته |
| شاد کردی که ای شوخ زمانه | شش صنعت این کارخانه |
| من که نیستم کو لعل از خالیست | خم پای مکرده کاه غالیست |
| در لبم کلبه چند بلی بود | عجب غنچه کان بش نبود |
| چو کردی لب پاش نشستی | نسیمی باد نوازش شکستی |
| دل انکو روشنی پادو دوی | شب تاب نیک تار که چه موی |
| همدم گوشت آب بی کل | از دو رو نان نقش تنگ دل |
| زنگ دست عیرمانده نبود | بوبرین دو افتاده نی موز |
| در دو دشمنان بالا نشینی | نفس خورده آب انجوری |
| بر کردی تماشای زو و قد | نیاد گشته نیز از خشم سوزن |
| در روش غنچه بوری دست رسو بود | دنیا موی نسبت کیالی مکن بود |
| چو انکلبه شنید که داستانی | نصاب کلبه هم نسبتو بانی |

## در صفت پیری الرسد

دهانش بر نمیزد در تماشا ده | تل دست بلخ از بند [illegible]
لبش منبر بهم فرخ دو هانند | دو انگشت حیا [illegible]
چه مثل مر مردان بود بی برد | بگون آنند کمینک [illegible]
چنان از فوز بیشه در نشسته | که نرلج ز زلف تا [illegible]
سر بنیش دو فرح سرو نهفت | مژه بسا نیم [illegible]
نکنده چین ابرو سایه بر ناف | کشیده سفره [illegible]
لبش در سخن و کفش محال بود | همه جوش [illegible]
سخن تا سو بلا ز بیخ زبانش | نفس بحر و از بوی [illegible]
سر شد در غشه عند و طبانه | هم کش لخراع [illegible]
ز لو نیک پیضر دو بخدست | که جام مرا [illegible]
پس جوش بر شتنهای باد | یخ آب بر فن کر دی [illegible]
سر هر دلو بستانش بر نکی | همشکی ز خالی افتاده [illegible]
هر چشم کبودش ننک | نتاده مرهره در [illegible]
نشر اجزن کهن ور کار میکرد | کو شا ابلحیه [illegible]
سترا کشتکو سر بالی کردم | بکو رخا مشد [illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| اگر راستلیکین دندانی بد | حیدر دردآمد بیانی ایم باید |
| بنابلکبل وبیاباندنه کنل | کرکنده بیه نذ ذبی واحیر بدل |
| اگر مرده اگر بیا اگر مرده | ستارباجلیر داشو دیلله هر دند |
| خوبان سوزدها لینا بی | سر الهی در آ هیچ و نکا ببه |

## در صفت دختر زال

| | |
|---|---|
| بیا ایمغمر کوش کوهرا یکنزه | بدنا سفته بدجیب سخن رید |
| زبان الیر بی سوهمان دنیا نو | هموار بی دیناسر دشتر دوب |
| نمشو دختر زالکا کوش | نبان زالغو لمرده دنچشمه بوش |
| شکر بختلانکیه لبن نیرب | سر ینی بر کمرچون لبنیم در ده |
| نالون دلیعن باکمی بی دوز | کوندنا انکی متکر دنیا نورش |
| برتن نجی همیشه سیح نور دند | کردکرده دبید غالم ادروب |
| بهر باغ نامش عنچه آباد | کلد زار ببه مصبتب خا مرام باد |
| جهارکوشه بیالنر سر دودبا کرد | محریی بیا المرنکون کرده |
| بوسف عنچه لبن زاده بوش | قلم ازال دلتعز نتارخ بوش |



[illegible]

چنان زد شبی شیر تا صبح بر سلطان — که شد مستی باده تا بات
کرفت عذر مستی زمین تا برد — سر راهی که انجامی توان برد

## در بیان دوازدهم در ... جهاندار ...

اگر معتبر زان نشاند سبو بود — کجا این لذت بی مستی بود
نشان الذت لذت تا چشید — که تا دید نبود لعل دید
مدید بکشاد سجاده تا است — ز نادیده زان سوز و مستی
بر آن آشنا سر سبز بنشن — دل خون میشود چاک تا زیر
دم صبح چه بوی سرم آلود — که نشاط لعلش سرخ بود
بدم بزم کز نفس ها مشک بوی — ز عاشق پای مست دو صد موی
دو دروزان خرد پی رجنون زند — ز اشک نصیب ... خون زرد
بر کان زلف شب استان منکرد — بر تو ی روز لحن زانو منکرم
ندح بر شاخ نالهٔ برق گل شاخ — چنین اندر دیده دل نغمه ریخت
که بلبل لطیف بسته شد مادم — بهر شادی وی ... غم
کشاد و جستن تیر کرشمه — بر آن جوش بیگ خون چشمه



روان پادشاه ترجمه بر دست | قبا مثنوی با الم در شکستم
سر نشاید بر بخش فتنه با | بر نج موی لعل عشوه می باشد
نگاهش بهر شاهد ابروش | نه در تب تیر ... و بیش
کدر بالشوب ... نگاه | خراب ... وی ... نظاره
شکستم خاطر ... درخت | ... نرم ... شکستم
... نکاوی شیر کمان | ... جر عمر ازنا ... لرزان
... کلکون ... | کر کرد عشوه ... دروبش
... جهان ... | ... واشد از ... خونریز
سپید بود ... آن بود | دماغ شعله ... انجام ... دود
چه بودی ... شکستم | دل ... ساز ماکستم
... آتش ... البد | چنین با شان ... سخن
کار ... ... | بیان ... ... الذر ...
... ... | ... بادی ... ... داده
... دندان ... | دلت البرز ... جان بود
... | ...

[illegible]
[illegible]
[illegible]

| | |
|---|---|
| شراب شب ز پیشان پیاله | چراغ صبح او از چشم لاله |
| سلاطین فلک همدم بودند | ز لعل سود ماتش کرده بودند |
| ندانست از کشمیر بر باد | تاج نوشابه لب بر شنید |
| ز خاک پا ملک شکر بی‌نشان | نمک چون کرده خوبان بهارا |
| هر کدم که خشم از جمله پوشد | سبیح دید جان نقاش نهشد |
| بیا دو ز الان نه نیا موزد | شب آیینه زا کو مکن روید |
| ولیکن انقدم باش که ندهند | که بر بستر نشو بخت خور بار |
| که مهتو سکان نگر آرزو | بر مه میو نمشو بر آرد |
| باز نشا ما آن اندر فنا اندست | بر اشک خود آوسیر مست |
| چلب بی کاش عشار دادند | هیر لعل الشت نماکش نهادند |
| هر تر خان علم نشسته بهتر | جگر کانون بن کردن نا بهتر |

## شبی بخلوت نشستن سلطان محمود با ایاز

| | |
|---|---|
| در آن خلوت که شب دراز بیا | نشید جبر ارو بنان شالا |
| نبعلی کمطالب از عشق بند | زمین بو عرش بر کرهبی نشد |



دمین خلوته آمد شه لاله ❊ پیاله لاله و مینا غزاله

غزاله سر دوتوب لاله می برده ❊ ولی خون غزاله لاله مجنونده

بکی مطرب آهنک نوازده ❊ کدر اه مشرب دل آشنا ده

سرا پیکجه هر کلزار روشن ❊ نمودی حرف کلزار آلدی کلوبشن

مقابل ساقی سرمست نشسته ❊ فلک ناداامن خورشید دسته

نللصبا و خورشید سالیه ❊ رخ کلکون ساقی جوش لاله

ابا ذلقه شکنج زلف بردوش ❊ کمند کسه حبها جانش بداغوش

سرامان ترذاف بند کاهی ❊ شکفته هم چه کلزار جوالی

بلور بر طوسی اس رسته کوهر ❊ برافتان پالبیه از مسد العوش

دو چشمش آهو صحرا نجاه لاله ❊ بکی ساقی بکی بکو پیاله

بکی مستانه دردی ساله دیده ❊ بکی زنسا به مژکان دمیده

خرامان رفته براو زند نشسته ❊ چو الشر ابهلو بنان نشسته

ملک در پای تختش سر وارادة ❊ زمین بوسید و سجده کرد انسا

ابا زش کفت کی شو نو ابیّن ❊ نیامت تا متهن شدنو بنیم

رخش مستاحیر ذعبد بلم ❊ صراحیر انیقریان سر بریدند

جهان خوش اولدی [illegible] مینا ایده

چرا مینا [illegible] نماید



گل و تسبیح و جام از گلشن کوی | نفس نتوان کشید آه از گل بوی
شراب ناب و شمع شاه محمود | که با بزم ایاز مشکبو هم بود
قدح برداشته مانند غلامان | ز لب غلطانده گوهر با ندامان
سخن غلطان و گوهر از لب او | چنین بی هوش مستی ز دیدار او
که امشب بر مجلس ما نباشد | تماشایم مست چشم خواب
درین خلوت چنند که صبح دم گاه | بگویم آه کین شب نا دادستان
دهانت ساغر لبریز باده ی | چه در تنگ لبت گنجیده در ی
بیا دوست ای بوسم لب خویش | همان کز لب تنگ نازک مشو دریش
لب تنگ فرمود در چکیدست | نصیب دل شب طلا نا چشیده است
سپیر دنیا که چشم تا بر نبود | مگر دنیا که بخت بیدار اندود
شوم دیده تا دیده کردی | بکامی که بر دیدی دزدیده کردی
شکر لب چون شکر خنده بخندید | گرفت از شاه جام نوش و نوشید
بدان هنگام کز ساقی ایاز است | زمین و آسمانش مست ناز است

## حکایت بیمار شدن ایاز و رفتن سلطان محمود



[illegible]



چو از کامش برآمد کام را نام | ز تنگی رنجه کرد دشنام

از آنش لب شکرخنده آلود | که تا گوید لب شیرین می بود

می در جام بر لب آن چنین کرد | که گل ها در گریبان چنین کرد

صبی کش باغ لاله در نهفت | یکی از قطره های شبنم

سنبل گبی دارس جنبش … کبه ماحوده امرد وارجنه مشبنه

بام حسنه تمام رکن کابت … کاعوشش بما یحیی بر بی ابت

مهرمالی دنش سکر کشاده … معوبان خم سبلا تعلیم داده

حسن کهم که ابی حسنه تعیین … کلابن شاکل من شد نکاح

تماعکر انداخیه اردمك … معشر مینکند نارام ادکاب

دائب گر مقسر دو حالی ادیم … کردن موج برکهکشته نسیم

مواکی دیدماع آرد و کرم … سلرقم و پرم عشق کو

نه هابی ساقی مشوه پرنی … سند کشته جوی شم دراب

عرفه شی وفا بر کناره … میکبد کو بر کشته سازه

دکر اعوش تب افشر حاینده … کر دامن بر عرض بتاده سانده

نعد یدم حبه سرف دل تباك … ابار ادر دوستا ازیره ماسف

کلشن دسینه حمن مالد اما … بی آمده هم خیال کربتا

سر تا پا قطره دچکیك … مهر بکقطره هانی دلپسند

خماده حیده مره ماعش … بسل ابر کرد جرلعش

سلالقاد بقا ادهم کسیله … درس سدی عباسم سنه

بیک نالهٔ از آن شمع کافور
فشاندی پر جگر ماه پیش نور

ستردی مهر الف زرق و تیغ
هلالی مینمود در دم تیغ

چو شسته پنجهٔ خوبی ز موی برآست
تماشا جلوه گاه مهر آراست

برون آمد چو قمر از برج آبی
که در شهر کمان آرد خرابی

سراسر قامتش جا قبا شد
قبا منت کش خرامش خونبها شد

پی زینت بگلشن جای خود بست
که انجا بخت دردمند دل بست

برآمد بر سمند و فتنه سر کرد
دو یکانه خاکش ز اکر کرد

درون آمد بان کاشانه چون نور
که شد آئینه اش مهتاب ازهر

پی دیدار خود آئینه برداشت
بخود زد چشم زخمی کز جگر داشت



## در آئینه دیدن ایاز خود را و چشم زخم بودن

دو آئینه است در کاشانهٔ دل
یکی آئینه آهن یکی دل

ز آهن شکل ثانی دل ربا یک
درونش شخص دل دارد دو بالا

سیم آنست جای مردم چشم خونریز
که بینی هر کس عکس ...

تمام این هر سه آئینه مثالند
ز لعل صورت خالی خیالند

درآیینه بخوبی کس نبیند | فضا را تا لب را غنچه نبیند
چنان در چشم نظر را کار گر کرد | که تیر از مهره پیشش کند ترکرد
زخورشید آسمان جهان سوز | به بزم شمع دل بی نوا آموز
تب تا عرق شد شعله گستر | چه ده ساغر بی آتش پر
ابا دارا تاده بر بستر بپیچد | چه مشتی بر لب گل کافشا ندش
چه چشم نا توانی باز میکرد | نگاهش تکیه با هر باز میکرد
اگرچه هرکسش دید آن شهر آشوب | دلی مرغ نگه را در قفس داشت
لب در گفتن از خوش شکر خند | ز شرم بی هم حسیده بخند

# دیباچه دیوان سلطان محمود

در آن ساعت که ذکر نسبت شد | سرشک دیده هم بالین طلب شد
بنا عاشق و معشوق وکیل | شوق از آن تمهید حرف تسمیل
در آیینه چه کرد مظاهر جمع | طرا ز خلوت نیرنگ یکشمع
روشن آیینه هم سوز نهانی | نوای شرم باب نا توانی است
اگر آنکه جبینه رانست | بنفشه را از این برون ده

[illegible]

دو همدم را دمادم در یکی بود — المشاد را خیال دیگر بود

[illegible] — نسیم گلشن از یکسر بپرسید

که تا صبحدم چراغ مرد وا فروخت — چو داغ لاله در بی رونق بود

## نصیحت کردن ناصحی [illegible] را از عشق

نصیحت گر دلی دانا گوارست — شراب تلخ جور که اندر دار است

نصیحت بشنو از جان طبع شوخ — که شوخی و نصیحت هست ناخوش

که تا عاشق نصیحت بشنود گوش — که بیش از استماع عشق شد فراموش

فسون گفت با محمود که شاه — عیان آستانت بر تو ماه

نبودت عشق او بوده [illegible] — وجود تو کیمیای عشق بود

گل اما بی بهره ز گلشن — چراغ حسن و چشم عشق روشن

[illegible] — [illegible] معشوق دل [illegible]

بازار بیت نقد [illegible] — جهانت نقد رخ [illegible] چیست

چو اشرار محمود چار دلیش — که ای همدم نصیب معنی چونست

[illegible] داغ سرنگون است — نهان [illegible] داغ چون [illegible]

[illegible]



خوشا عالم بنفشه بتسبیح ژاله
نماز شیشه و چرخ پیاله

شفا بولدی کلاه باغ و ناموس
نماید داغ لماسین عسل اید خوش

شکوفه خوش معنبر [illegible]
کناد خنده بی تبیر ازه کردید

نظر باغ بلبل اولدی نالنده
جهان کرنه خواب چشم ماله

دماغ از نشاءه باده [illegible]
نکید کهنه مینا سر نکون کردید

صبا بر کوشه بالین هوست
سرآیی بند مخمور خمار زده

خرامیکه بری بار نو رو
که کل بی خود بسود نوا موز

شور خالد [illegible] کونا
حور دا آب انجوام سرو نازده

مکر اندر بساط الله کرم
سن انکه چاشنی الاله کرم

نسیم اسانم بر سنبلش جوش
دبابم انکه خوشم از شاکوش

سوار اخت محمود [illegible]
جر صحرالالز [illegible] عادت وفوش

نهال سایه اند شبی [illegible]
جه شاخ کل زبار کل [illegible]

هوا اتش عکس شتا [illegible]
جفا از ادم ابی کرنیمه

نده سنبل صلا انشو [illegible]
نکند [illegible] اکبر دهوا [illegible]

بنفشه هند [illegible]
مکسمه باجمن [illegible] بانده

بنائی کو نهد این خشت ناسفت | کلوخی بر سر پنجه روان سفت

چنینش سقف بر دیگان بهرد | که باد از کف دخوش بر شکند

که با تعمیر آب و خاک خویشی | نقشان آشیانه دنیای ریشی

اگرچه یا التشدید قریش است | کال کل رو ضرر در هم سرشت

بلندی سو بجه چون رساند | تمام دیگری دیگان نماند

که فاد لها عمارت کار باشیم | نه بدکاره درود نوا باشیم

بر آوردم بنائی بر سر سنک | که جنت بحر طرح و زی ارزد

نهالی ابرها بیخ بر پیچ | همه پیچ و همه پیچ و همه پیچ

بازار ایدن گلشن بدر شد | چه سرکی آب کل برفنایه



سبب کلام عاجز

بکار آب و کل طرح شکستی | در کشت یک ارکان دل بدست آر

التمثیل

## در اتمام قصه

فضا را دید کین کوی سمر کرد | کدویی خانه بر دوشی کنار کرد

سرادیبا زخاشاک است بستر | درو گنجی چون خار شکسته

شکفتش بر سر جا آن گل رزد | که اینجا سرخ روی خود نوا کرد

[illegible]

درش خاتم نگوش ماه کرده | پی داش نگار و ماهی راه کرده

گل از مشکش کف بنا [illegible] | بهم چسپیده مهر و پیر و ماه

در آورده ز نقش و مهر [illegible] | نقوش و صورت سرچشمه همراه

لبالب از عبیرش کرده [illegible] | ببوستانها ابد او آن شاد [illegible]

ز تابش شمع از عکس [illegible] | کمانش ابر [illegible] داده ابا

درونها جابجا [illegible] | هشت ان نسبت [illegible] که فی

[illegible] | کرختت کشت [illegible]

هر باغ [illegible] | سر کار [illegible] شکسته

[illegible] | [illegible] شبنم [illegible]

[illegible] | کرد [illegible] بود

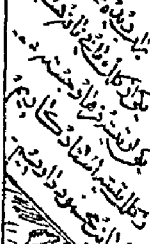
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] بود

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]



[illegible]

[illegible]

بدان باغ دلها نگر کرده رخش ... دم عیسی چه عمر جاودان بخش

همای سایه در میدان فرماند ... سر همه غنچه صاحب تاج ماند

ببزم جم دو شب از دوش مرغان ... چه دانی به همشان اثر جان

ستون قصر را از مرکشته ... گرفته خویش را آهو سرکشته

تماشای در و بس بر فتاده کار ... بر نقش آب بیند نقش دیوار

زهی حاکم که لالا زار است ... که قصر و باغ و راغ انتظار است

چه از استاد و باغ و قصر گفتم ... همه یک یک به سینه داغ رفتم

شنو اکنون دمی از شاد دمی ... ز قصر و باغ تکرار و باغ زادن

چه قصر و چه سریر و چه باغ ... چه بسیار بست و چه بسوز دیده داغ

نماند تا حکایت ساده بر زلف ... من آشفتم ز زلف ما میگویم

ایا زان شیخ خندان داغ عهد داد ... بهم اشیمه چون شعله دود

یکی بر دو یکی دامن گشاده ... یکی تیغ و یکی کردن نهاده

یکی لعل لبش ز ابر بر کشاده ... یکی زندانی ... چکید

ببین نقش و کشته لاله رستند ... در لاله سرمه بر تا الر رسند

بباغ از نقش تیغ لاله رسته ... چه رنگ بوسه دکان غنچه

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ایان اورشنه کیدی ماوشه | مثل بر سوخ [illegible] کرد
غلام اوزبش خالد زید بیب | زنی جبلن [illegible]
بیوعیق کرسیعیش وند | سر [illegible] شرکی
کرمنتسنه آدن بیسنک | دوکس [illegible] نحوین
زنیرا [illegible] مینه بکرد | نباید کره آتش [illegible] بیکرد
[illegible] بادم زاده | که بیلک [illegible] بیشه
خبر کبری [illegible] بسنلکا | زرکنت دکوش [illegible]
اکر ازشهر [illegible] سکوینر | [illegible] خون [illegible]
دیعنی [illegible] بالت دایند | سر دزخلد [illegible] ایلند
ایانکم نوحوین شعله بر حسنه | زر بشر و مبان [illegible]
سر بحر [illegible] نکند بر دوش | کنا [illegible]
[illegible] دمشکو عدن [illegible] | [illegible] وقتن [illegible]
ایان جبیبه ابوان خرامان | کر بهنار [illegible]
چنان موی کره [illegible] سبرد | که [illegible] شکو [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

شکر زانکه هنا خن کرده تندتر | سخن را بو سنگی نزد رخنه کر

لبش را لگفتگو نشد شکر ساخت | عقیق ناب را کان گهر ساخت

زبس لب نکام از ندیده مستی | لب خود همیکند رخ مشکند

مرا یک بخشش شکوه از تو | کلاه از خون معشوق در ملح تو

مکن وصف دلبر هانا فشانی | کرا خواهی کسی خود را نهانی

# فی تمثیل

لب جانان ز چه بهر پرخون | سکرکشته شد همه جا در زمین

دلش در سوختن بسا خوش بود | کر سیر احترش معشوق کش بود

دلا این مسلک کام دلان است | کریا حرف طالع دربسا مست

چه خوش گفت آن عرب با سکسکر | کر سبطالع برو خود نشستم

بر هم هرانی نیز همی زاده | شکستی دندان دست مرا بد

وزان شو آسین بر چشم | بمالک خاندانان یکی ده

بیرا این باده دل را بجاد وز | بر در سیه بیا موز

پس ایک شد دوبان بیش ها آن | همکاری شو بر پیش ما آیه

چه شو دا ازاین رخنها خون | سخن بلبدکا وبا خود فرو خورد





[illegible]

| | |
|---|---|
| لیستی و اعم بغز کشد امنا | دماغ صبح بی بزو المدانت |

## رفتن ایاز به بنید فی السلاطین محمود

دل ایاز شد ز تاب بحر — جگر چون ریش بود ز منای کاوش

بهجتش چو مکر بزد آتشی کوثر — که آمد بهر دار جان زاری شور

دیر طوبی کند زهرا نظاره — نشود کشتی امر باده یاده

دل عشق و هم زرد کرد حسیم — بی پیمانهای کار بی خشم

بیابد که ز بحر تیغ زند — که جای آتشی اماک بماند

بتنها عشق اندر شست رفته — ز جام خشمناکی شست رفته

ملامت مو بسا فی ز آخر کار — که کرد مست نارد ازنی شاه

در آمد شاه اندر عاشقانه — بجام باده تقریب بهانه

کرد ز لعلش باده مستی وام میکرد — نشاط چهره بی در جام بی

شبانه چی آمد ازنی چون غزاله — چه امو تر استر دبی پیاله

مهر بی کرد کار شمشاکنه — بر آمد بر سمندی هم چه تقدیر

آتش مهر که نعل وارکون بود — سراپا در دماغ شعله خون بود

[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| سحر چون شاخ کل افکند بر باد | چه غنچه نو بهارلنکی جیب |
| ازین سو عمر خونبها لب | وزان سو طعنه زدن شد |
| ازین سو بند کی دشنام و نفیر | وزان سو خاجه کی بد کرد |
| ازین سو کرم بازار حمو بیشی | وزان سو عشوه فروشی کرد |

## در بیان فروختن سلطان محمود ایاز را

| | |
|---|---|
| غلام خاجه را سودنا خار | در آورد از پی سودا بیازار |
| بمجلس خشم خواجه کوهر ایشان | بهر کان بنده بین تا باز |
| کر من طمع انتقام ناز و نوش | غلام پیر خم خاجه در بیشم |
| کر زانند صبر و خشم نا تم | غلام بی وفا بی را غلام |
| کسی نشینا آیی بر نهفر و خنت | بمحمود کو معشوقه نفر وخت |
| فروشنده ابا از خشم الود | خبر یابان غضب یعنی که محمود |
| طلبکاران برو بر پیمان | غنا و نین کیرا نعمن و غا |
| بکی سودا کو دلخواه جستند | کر فتند انتظار آتیه مشتند |
| غلامی بنده چون حسن پر شود | جهان کر دیده چون بیدار شود |



[illegible]

[illegible]

اگر دلهای دلبرها جمع سازم | کدام از حباب و شمع سازم
بهم با سوز و ساز هم نوائی | پر پروانه را خون لهابی
خزینه آخر بازار نازنین را | ایا نازنین مه جبین را
برون بردار بر شاه جهان شد | سوی آرامگاه کار دانش

تماشا را در روی تو می افکند
چه با کار در میان تو دست افکند

یکی در جهان کیمیا شد بسان سلطان محمود و ایاز

از آنکس که دل آزرده خون است | تمنا خصم و دشمن آن موزات
ندیدن با ندانیم دلبری را | کر تنه خیمه عاشق نصیب است
پیاله بدشیر خاهند دل از مستی | همه با لفظ هوش و منزل دست
نشانکه بتن کار رخ بی‌بند | اثر دل شود بد بازار دیده بند

فی

بند کاری که نقش پرده ماست
دیده ای خشم کرده ماست

التمثیل

چه من نامه سفید بنشانی | چو رخ معصیت محتاج الهی



[illegible]

سری چون شاخ گل افکنده در پیش | چه غنچه نوبهار شکل خود ریش
ازین سو غمزهٔ خونریز ملکی | وزان سو طعنهٔ بدخواه بی‌شک
ازین سو بند بگسسته و سخن | وزان سو خواجگی بیمار
ازین سو گرم بازار خود بیش | وزان سو عشوه‌گر فرزند خویش

## در بیان فروختن محمود سلطان ایاز را

غلام خواجه را سو ناچار | درآورد از پی سودا بیاز
بجنب الخشم خواجه گو فرامش | به هر کان بنده می‌نمایاند
که من تلخ انتقام تازه نوشم | غلام بی خم خواجه و درویش
گر از اندیشه صبر فروختن نام | غلام بی‌وفا بی‌دار غلام
کسی نشنیده آیی بر بهر فروختن | بجرم مهر و کوی عشوه بفروختن
زد و بیشه ایاز ختم الوده | خریدار از غضب یعنی که محمود
طلبکاران بر او مجری سیما | عبادت کن کبیران من سعاء
یکی سوداگری از خواجه جستند | که زنگ از خاطر آیینه شستند
غلامی بنده چون حسن تو پیشوا | جهان گردیده چون ...



[illegible]

| | |
|---|---|
| اگر دلها و جانها جمع سازم | کدام از جسم و جان شمع سازم |
| نه تنها سوز و ساز هر نوائی | پر پروانه را خون بهائی |
| خریدی کز آبا و نازنین را | ابا نازنین مه جبین را |
| مرو بر مزار شاه جهان را | سوی [illegible] کار داست |

تماشا را در رو دشمن [illegible] اشکند
چه با کار دد منا [illegible] اشکند

بیکدم همان [illegible] سلطان محمود [illegible]



| | |
|---|---|
| از آنکس کز دل آزرده خون نامه | تمنا خصم و دشمن آن موزاست |
| ندیدی باز [illegible] دلبری | گر [illegible] عاشق [illegible] |
| سیاه [illegible] از مست | [illegible] |
| [illegible] کار [illegible] | [illegible] |

فی — نه کاری که نقش پرده ما است / [illegible] کرده ما ست — التمثیل

چه من نام سفید [illegible] | [illegible] معصیت [illegible]

[illegible]

لبش با شیره از شکر سرشته ‌ ‌ تبسم قند محمودی شکسته

سخن محمود بر گشته چمن گشت ‌ ‌ شکر بانه بکام پسته اش دست

کز آب خضر سر بر کرده کاویم ‌ ‌ که از بی قند باز آب بجو سیم

زدو زنگی که معشوق خرابست ‌ ‌ بقلش عنبرین چنبر کشیده است

چه خوش باشد بود حکم چو لیلی ‌ ‌ با خرکان معشوق همه شان

ملال کشتند لعل بغلست ‌ ‌ اجل کی دیده نقش بر یخ زد

دو گل محمود ان شب جان بداغ ‌ ‌ شکر بر شوخ و بی پروا کشت

بر آوردن بکار شب نبود دست ‌ ‌ نهادند سر بپای یار سرمست

شبان شوق از آن عنبر موست ‌ ‌ که کعبه با نه انکنده بوست

شب شوق که شب نیزه بهر کست ‌ ‌ نجات بوالهوس داغ پلنگست

شبی بنزه تر افتاد سبز کاه ‌ ‌ که با عاشق نباشد سایه ز

نشان یکشن دیدن دیده جدید ‌ ‌ نشان نیمه بر کردید دجوید

سبز چشم نبات سبز ناز ‌ ‌ سینه رفت نبل عشق بر باد

عشق آسا بود خورشید ترش ‌ ‌ بروز آمد جمال ابلغ بردوش

چراغ شب زیدان محمود غارت ‌ ‌ دلش از شکر عشق ابانی ت

ندارد نوع ند بهتر کبود — که مرگوشتر از کلک دری بود

زمی بر خواست نابانه ناله — کرای ساقی پیاله ده پیاله

پیاله سوی لب پرواز میکرد — ولیکن چشم ساقی ناز میکرد

بلی از جلوه شاه جهان زاد — بقصر خود بدو آمد کرباد

شب دیگر که شد آن شاه سر کرد — [illegible] دل بر از خون جگر کرد

الهانا صبح ز الهر موده — کر رفتن بود باشد آمدن رفته

در آن از دم نخل رطب زاد — ایاز ماه روی نوش لب زاد

کر صبح ندا و در شب ستر خون — همینا نه دل محمود چون است

[illegible] صد کوهر زاد — که چون نور مسیحا کرد پرواز

[illegible] آنماه — ز نجمه مودها بالا دو ماه

[illegible] کردش — باتش چه آتش کرم کردش

[illegible] — مکر از باده آتش داد مالک

[illegible] شاه جهانبان — [illegible] پای

[illegible] جمع کشتند — همه [illegible] کشتنده

دین [illegible] — [illegible]

سر کلک نقطه دیباچه بنا شد | دم تیغش ز گردن بر پا شد
شکرلب شیشه دم بی درد | حساب ناز را برهم نمی زد
پری رخ بنگر یا بوسه بید شاش | بر آمد الامان از ناله ناهید
چه زلف نعنبا سوسن برامیخت | چه دزد باغ گل محمود بگریخت
صدف گوش ره معنی چنین گفت | گهر سفت سخن کف خنین گفت
که ای معشوق بر عاشق نه بد بد | ز رسم دلبری حرفی شنید
تو میدانی که رخ بر تاب سود | سر شب تا طلوع صبح محمود
جو آتش داد با ز لاله رخسار | که ای چشم چراغ بخت بیدار
نه محرم بینی مرز مرز دمت | که من مستم دلم مست و سخن مست
هزارم حرف در خون میزند جوش | که سر جوش بود محمود را گوش

## در بیان بریدن سلطان محمود زلف ایاز را

مرا الله تعالی مصلحت بود | اگر فرسوده با شد زر محمود
دل عاشق که از معشوق خون است | تو بی درد چه میدانی که چون است
چرا افتاد از خاد چشم لاله | که دارد بر بی موج پیاله

[illegible]

| | |
|---|---|
| بیا طفل دبستان کاکشته | زناکه بی قدم بهی کلمشته |
| برو منع کاز بی قدم زد | خیال الف خوبان را بهم زد |
| شبا منع کان بار دل ریش | چنین بدرد جان سخن بیش |
| که دید آن الف بیش از خط جانان | سینه ما رسید چنین خونش جلالا |
| رقم الف القلب بردم نه بیجیم | کند آه دل بر قسم نه بیجیم |
| با آن ابروی مژگان تا بر کرد | و دو نهای جگر شیر از ه مسکرد |
| با مر کرنش شاد ابر و دوش | صراحی را کو فتنه خون بگریست |
| شد از الف کن سبا شور | که ره بر هر چه دیده نشتر خورد |
| چه لبی کو زبان ره و ز آید | که در بوی کباب دل بر آید |
| بهر غم بدان ز ام زاده | بتیا ز ان کشتی دام زاده |
| عم بیکیده سر پیچ پیچ | در آن عالم نکرد بیداری هیچ |
| لبی خواست از کاشوخ کرشمه | کرمه مرغ دیده شاخ بنا |
| رد اکنی بیان مجنت خانه | کلاه لاله لا را نکنده بر خالک |
| لبانم کاعت با غنچه سر کرد | دهانش بوسه را در پرده زر کرد |
| چو آواز الف بر آمد | هر رشته را به مشک تر آمد |

[illegible]

[illegible]

پیشانی بچون کرخون ... در رتبه گشت
بر یاد ... بنیاد ... خداوند
[illegible]

# رفتن سلطان محمود بسیر صحرا

| | |
|---|---|
| صبحی آشوب عشرت‌فزا به بر گیر | هما را ز تن بی سایه برگیر |
| نهالی اشک‌ریز دنباله جوی | دل هر کس صبح آهی بند دو |
| از آن رو نظامی صحرا توان گشت | که صید بی‌حرامی هست بادشت |
| زمین بشنو سخن کز اهل دردم | مکن صحرا بی هامون نوردم |
| زآتش‌بازی صحرای محمود | کنم نغز سخن را استخوان دود |
| که چون آواز اصطبل برخواست | هوای خنجر او بر پا زبر داشت |
| زبان برگ گل مستکفت با باد | کرای شیفته عیش ابن عم آباد |
| خیابان کس نی دیده بالاله | کرد اسپ زاده چشم او پیاله |

شکوفه لب بشکر خنده ابهمند
ز بس خندید بی زلفش فرو بند

# در بیان سفر کردن سلطان محمود بسبزوار

| | |
|---|---|
| صباح آن خدیو نامور بامداد | برون چون شد چو شیر از جوی کار |
| زباده شاه و لشکر مست گشتند | بسر باده همه سرمست گشتند |

[illegible]



[illegible]

| | |
|---|---|
| کشیده کوه‌سان تا ابر کوس | بر اسب سر با البنی ... |
| شد از ابر کی آهنگ آید | زمین و آسمان سرگشته آید |
| ز غرش سان مند باد لرزه ... | ما از هزاران و لرزه ... |
| سپه چون ماه و باندک بود | بساط دهر ... یک بود |
| زکند بود بر آسمان تا ربه | فلک زنبج و ... |
| زبانک بینه و دریا دمرده | صدا صور ... |
| بهر کاه بکم لشکر بر سد اندشت | زمین بندان ... کشت |
| جهان از تیغ کوتاه کردند | دو تیغ زنگان راه کردن |
| چو گوهر سنگان تنگ دلک | در آسمانه زه اندیشه ... |
| دلان ره تیغ بندان زده بوش | خدنگ کمان از ... |
| حکر داران جنگی اندیش | بهم حسبیده ... |
| غلامان قصب پوش هم ارش | جلاجل چنجم انداده ... |
| سوار و شاه و لشکر کرد بر جهش | صبا البرز سا کردنا برزنه |

جهر کتیبت

گزنامه بر ... روز کرد د

نظاره مرغ دست آید ...

[illegible]

[illegible]

همه مالید دندانش باد | نصیحت بتیغ فرهاد میداد
که گر بخشی زار شتر بکیمیت | چه بر افتاد و صد گوهر بجیب
ببلبلی آمد گوهر پاک | نه نیمه در و رو سد کرده خاک
ایاز انجا که غایت بد زود | سر از بیم چو مژگان بر کشید
ز شوریده غواصی بر آشفت | بالماس تمام گوهر زد و گفت
که ای لعل و در ابدست بنما | چرا بر غارت گوهر بندی پا
جواب شاه با او ذره بدار | که گر سود است بیا زاید است دیگار
دل محمود میباید نگه داشت | بجوز حسد جهان الماس درد
... کرده نظم آن ... | که گر ... ... ...

سخن زان رشته از گوهر گسستم
شکست جام لعل آمد بدستم

## جام لعل شکستن ایاز بفرمان محمود

چو بر کشتی بنای عمر نهادند | شکستن را بدست خویش دادند
اگر دیرینه گر نیست بلند است | شکستی نیز هم دل نشید است

فی التمثیل

[illegible]

بکف از تاک ترک پیش بی جو زناک / تو گفتی لعبتی استاده در خاک

چنان نازک که طبع نازک درست / برون بر بجنبد مغز در پوست

چنین ساغر که در مخمور ماه نو / بتحفه نزد شاه غزنی ببرده

ملک در بزمش حرمتی ساخت / بساط عالم از نو کیسه پرداخت

چهره‌ای پر ز حسن ماه رویان / ز ملک بر زدو لبه دمو یارن

طرازی در بر جوز کشته پیدا / پی نظاره کو بین بر کشیده

نی از بس که حیرش ناله بر زد / برنگ برقی ناله بر چمن زد

نشان ظرف بلکه ز ابر شکسته / چو گل خیلوی بکد بکر نسته

ابا زان ماه پیشانی کشاده / بدستش جام پر از لعل باده

همی دیدی چه با نور فروزان / چراغی در میان آب سوزان

چنان آن جام نازک نقش بسته / که از رنگ خودش در هم شکسته

اشارت کرد شاه محتشم آنکن / که این پیمانه بر فرق خم زن

بفرق خم چنان زد آن پیاله / که شد نقش نسیم و برگ لاله

ز نقش بر در سماع جا بسمل / هر یک پاره اش صد پاره دل

هر یکی که جستی زان پیاله / شدی همراه او از حسرت ناله

[illegible]

| | |
|---|---|
| سپه چون سیاه شد ز اختر گرا | عنان پیچ و رزم آزما جوشنان |
| سپه در کمینها بود در بسته | نهاده کلاه خود فرو در کشد |
| که خلقان شمار ندی نخم | وزین روی کاران دو شاخه |
| سرا بیلان شمشیر دو تا | ده و سواره شاه شد سرکوه سار |
| رسیدند شادروان دشت | برو بر سکامه آرا دل تنگ |



| | |
|---|---|
| عنان افکندند شان برنهادند | بساط از دشت قطران گشادند |

[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

## در ذکر [illegible] بیان

بر زوال دین سلطان [illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

[illegible]

فی التهنیت

بسی مرغ بر بیضا جوش خوردند | شنیدند خبر دیگر مژده بردند
به بیجا سوزان شد شاه غازی | ز برق تیغ دود دشمن گدازی
بیابی دیده بر کهر سبز نشتر | که تا قلب نادره وگر سیه شکست
به چون نرکس کاد در غنچه نهان | ز آسیب نفس بر حصید داماد
به بند بر دش از ان بخانه محمود | زهی طالع ز رفی انال السعود
که نابر بار تر کشیدند | ز سنگینی بر زانو نشستند
که از دور شهر غزنی شور کشتند | سواد مرحبا زانو کشتند

## در بیان نشستن سلطان محمود بر صراحی

ستم رو رفت بستر کوه وناموس | کناد لاله زارا شک گلگون
چه هامون تا بحشر زاده تا المر | بر بهار مینا و مینا لسه
مزنا لزیر کل و لاله غلغل بود | که زایم زخم داغش در بمکبود
ز بسته زد امان ولب چو بی | عجب سبزه خط او ستر مخایر
چه کو بر چرخ اطلس در زبر دوش | کبسته خنجر و غنچه زاد را فروز
کل و بلبل بدمیده از کل و سنبل | رتابین را بر ملک آن را بر آهنک

[illegible]

رخش بنمایان سر دو یک ماده — هزار افسونگری کرده بیاد

که شد سر دو بتان ابروان چون — نخیال دکنه بر کاخ ز لهله

شدم دیدنان نجان بدخو — که شبستان ازین نیندیشد

چو گلستان بلبل آمد — شکسته آرزوی دل بشد دل

همی با سر دو رسته سرشت — کز دیگر زنده شیر بهشت

نشسته آب بستان بر لب شد — چه شرنی که بدان و کرد آورد

بر شور شد از اسپرت باد — چه جانان کشته بر به پای

رسیدند ماهی غرق بو بمانده — خیال دیگر که دکاندار

صراحی چشم شنا ممیکرد — زدی نشو اشکی که راه میکرد

شو خم باله بر بر پاییند — سرا بر پیشه کبکان دیدید

یکی زاغ عشق بر آرزو داشت — لبک خنده برد باد بود دشت

لبان زاغ خود سخت حور را — بمجون زخم خود میبست جو دلدار

شد عکس شنایی بر کمان — بر کو مه زیبا آهو نشاده

نبکتیره بنهان نوا آموده — رخش را زلف صبح و شام بود

نشستر بر بند بشد انکیز — چه بر بوتان آم حرف دلا و بیز



[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| خیال از نشاطم دل شو شاد | دشت ناز بی چراغی لاله بارند |
| هما ماند صید عشق طنازی | چه جا ماند که تدبیر شمار بی |
| کز تماشا دمی کام دارند | اجل گردیده در دام دارند |
| چه صید کم شود از چشم مکر | برآید ناله از قمر [illegible] |
| به هالم پرواز گیرند | سراغ آشیان باز گیرند |
| اگر اسد جسته ز آشیانه | سوی گیرند سوی آشیانه |
| اگر رستند زلفی نماند | فرود آیند تا از انجا نباشد |

سر شکار ره تمام آمد
نماند باتوس رفتن آمد

## در بیان رفتن سلطان محمود بن سبکتگین بشکار

| | |
|---|---|
| ز بالا محمود بمیل کمین | سوی صحرا کشور کشمیر |
| [illegible] ز باره آرام | که بالای [illegible] کام |
| [illegible] صید گاه [illegible] | چنان دیدار جوش عدن |
| [illegible] شور کو نیاسی | که از خاشاک آتش را صلای |

[illegible]

| | |
|---|---|
| سخن کوته دراز ست نفس را | ز نی نالهٔ زار جرس را |
| سمند توسن در خیم آن شاه | وداع نا شکیبی کردن داد |
| پرا مرغ هوا بر پای بسته | طلسم دست بر جان شکسته |

## بر علی سبیل التمثیل

| | |
|---|---|
| مجنون نسبت شد لیلی بیابی | اگر انکه لیلی داغی بسی سال |
| ز مجنون خم دل ز عشق بپرسد | که لیلی را غلط ورد از مجنون |
| باد مجنون گفت که جاتی بپرسد | پر از در گفتن تلخ است شکر |
| چو اثر داد کی شاه فلج نورد | غم کینه بدور انست فرا ور |
| شب یکان بر طرح آشنا نمند | چنین رفت و چنینش هست گرد |
| سخن نو عی زار لب نالهٔ هوس | که حلقه مرد بدل عنبر بهوس |
| چه شد نام بند قصه سخن را | ترا کنی بره خاطر سخن را |
| بکلکون بر آمد انسین کام | که تو بود جان عمر و مراد |
| نسب بود از خیال خرد گذشته | با غاز از نهایت باز گشته |
| سوارش کاینات لحبر و بر بود | بسر غلطیده جام ندر بود |

| | |
|---|---|
| مادری بسکه یبین موبه موی | چه محراب دعا ایدر طاق ابروی |
| اول توها الان کلشنا | ایازاند ستر ایلر نیمه بیشنا |
| ایازی رخساری لطف تبیه | تمازا نصیب بی نصیبه |
| شرابانی خو جسیم زلفی برین | صلای جوی فیض بزاشتا زلیبر |
| رعکسی دو وارد جهره | نکاه کاتب عشار الجبره |
| ملامان راست عرض بیابی | مى وجه دوستکانه ساغر ریه |

ایده بکنا عرمنشانه منبدار
ز ننیند کی نکرد ارادی

## خشم کردن ایاز بر سلطان محمود و قهر کشیدن

| | |
|---|---|
| معنود نفسا دخلی بدا اند | کرامت سبب ره فردا چه اید |
| ایازه ردو فرصت کرده بنماید | که این فردا بان فردا منبدار |
| که کبر دردو شب آفریدا | وزن برغم عام خوند دبلامت |
| بی نسوی عشق مجازی | حقیقتنا ایب عشوه بازیه |
| آدم زده ترکیب نشستر | بیانی زدی پیرزده نشست |
| سلطانی ازان بهما ده بیر | که لیلی دو انکا مجنون |

[illegible]

# فی التمثیل

بنان را مشاطه امیدی باز کن | که بر اشکال او مضمون نو کرد

زبس بنشیند نازک منش بند | باز نازنینه صد جا شکسته

ملت عاشق هم از نازنین بدست | شکستن عکس زیبا روی نازنین دست

دل[illegible] دو عود [illegible] سینه مجنون | شکسته آن دوبا جنبید خون

مجنون گر با دعشم عاشق زار | که بینی جلوه نگاه یار بی یار

[illegible] بنگر [illegible] زانکه بود | دو دیده نامزد صد سال [illegible]

کاز [illegible] مرغ بیم بسمل | دو بحر سر نگون داغ [illegible]

بند بلا از [illegible] دل زنخان [illegible] | نکلکون [illegible] دستان [illegible]

[illegible] کامین [illegible] رفت | با لامحبا جویش [illegible] رفت

[illegible] [illegible] دل [illegible] | چراشک لاله گون از چشم [illegible]

[illegible] [illegible] ز خویش | حجاب خوبش را بر داشت [illegible]

[illegible] بحث | نشان دند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | فرود آمد بلا [illegible]

[illegible] صدای [illegible] داد | چنین از شیوه رفتن خبر داد



[illegible]

و الشباب

[illegible]

| | |
|---|---|
| نمی‌ورزد ابر بی‌لیلی نبارد | کر ناحق تیغ غم در نبارد |
| روزی اندیشه مرو سنا فا بعد سود | چه نا دارد قفس کرد آتش اندود |
| ها کجز حسینی عاشق نبارد | برد هر شب بنار حسنی در کارد |

چه عاشق ز آتش هجران شود دود
چراغ دل شان ناخنا کش بر افروزد

## علی سبیل التمثیل

| | |
|---|---|
| شب تار شمع کوشمعا ملد دستم | مطرا سوی پی قوا بر دستم |
| زملی و در ماتم کشور دبیش | بالفتناره حسینی بر سفید |
| که بر ملالد کدا مین پاپشاه | که لشکر در قلم رو حمله آمد است |
| سر بد که چراغ سبزتر بیا | سواد کشوری جمع پریشان |
| رسد آه عاشق زلف شامد | درین چو کان بد لها کوی نارید |
| برز لوح جان بی نویسیم | جنون دارم پریشان بی نویسیم |
| دلم دارم لیت داغ جگر سوز | لبش تازه سه شبه زامنگم بود |
| چه نادی نقش تب بی بند لب | شود روز شب غریبا زعم بسیار |
| شب رور را کرد بلد چه بر روز | کر شمع مرشی بیشا نی سوی |



[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| چه زد بر سپاه روم لشکرکش | بها چو زان کنار شب شکسته |
| نصیب مرغ دل ز دانه سیاهش | چه شاهی که ز تمغای عجمه |
| چه بود کاویدن چنگال زاغش | که دام چشم بند بال زاغش |
| بلا لشکر ز نعمت که ز بردش | به ابنای که شد بنده که عیش |
| دل جهان کرد ز بندان بلاش | که صید بر فنا چو غراب |
| چو عنبر بر سمن که کی است | دماغ ز خم به نور جبینش |
| شب فکر کند امن روز کارا | که دوز سینه صد ناله باش |

ندم از خال مشکین بر لب خویش
کشوان تا ز آتش بر زن بیش

## خال نازی شدم با نعابا

| | |
|---|---|
| شد بر ملک دلها او خال | پی امن بر رخ تا ماند نام ناله |
| بظلمات بر ز انکرد چو جان | بمو از لب نشان است جوان |
| بعاد مر که بیکد بر مکتر | سبد شکر ابرش مر |
| مکن لب قند چون از بی تو | شود برد شاهد بیجا و |
| چمن به بر ز خال نقش | دل تا سد نشسته بر ز بر دل |



[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| اکر ای مسکین سپند لاله زار | بر قضیه کر شعله ندیر |
| سوادت بیاض روی نکار | نشسر مردمک نادیده دود |
| ترا نسبت بهان چهرسا | ز عنبر فقره افتاده بر مهره |
| دم صورت سرانت ایندلکه | دوام نافه تا آتش ایکند |
| بپاده دود کاتب نالدکی است | چراغ چشم و داغ لاله کی است |
| بپای سر کر نقطه کسنتر | کر التفت عکس دود چون سرشته |
| کشوده بر کر سر الی خلقات | بر افشان نرخان دود آهنک |
| ورق کشوده عارض ز جیب [illegible] | اکر تا الف [illegible] |

نفس [illegible] بیاض [illegible]

[illegible]

## خیال [illegible]

| | |
|---|---|
| دیدن [illegible] | کر [illegible] |
| بیاض [illegible] | بر [illegible] |
| اکر [illegible] | [illegible] |



[illegible]

کرا داده شراب بی‌بها لرز ... اگر عالم بود شکست بی‌پیاله

ز شعر ابهم که سعر خامه سوداست سهیل لامع کیفی فروزان است

چه غائص سوخت مرد آب و آتش دهان ستاره و دو اننابر

دو لعد دند مستانان ان نلاک ز هر کار فلاک نام کرخالک

که شکر جای شیرین تنگ دارد مهیشه غنچه‌ام این وفا دارد

شبی تنگی واد نا نیکی راه چه سوراخ دل دجو سینه

بر تنگانات بر کش حلقه زین برخ کش ابستیلک آورد فرز

جگر سوزی شبی سا ز سفر کرد نفس وادرشته مرغ سحر کرد

بپر واز آمد از رشته پیوست ز تار بر یکی نغمه چنین جست

که انجود دعوای گلشن بود شکیبا تنال زسوی اتابک روز

درین شب کامده نظم دل تنات بفضه و نثر سیاهی استانات

سکر نسا رستد تنان نفر را چنین شیرین بشور سخن را

کرای چون پیستره بر خنده دسته ز تنگی اکر در خون نشسته

بکردار درستا نجان عبانه بکفتار از شکسته دل فسانه

چنان شیرین تنگی می‌فشارد کرداند خسته درو جاندارد



[illegible]

| | |
|---|---|
| شبی دربرکشن بنات شکریز | خیال لب کن و غبن القمر بیز |
| مه بلخی بنام استخوان نوازند | شکر گفتن دهن شیرین طرازند |
| گدای کرده هش آندم کرخند | چهره چو ببی اگر خورشید شدند |
| روانکار کنند گل از رخنده | شکفتن باد در غنچه نکنده |
| گرا از تلخ گاهی نوش دزدد | شبی چون کر دیده هوش دزدد |
| مرا سوزد چنان بانو شاداب | کنند خاکستر آباده ناب |
| شب دل الماس ناتم آلوده | چه برگو بر زبان شیرین دوده |
| شبی مو دماغ دند عنبر | جگر کاونده چون نفر کان دلبر |
| بانغ چشم خش هان بلکه | کرم خم خانه ملک نکشت نیز است |
| ازان سلی فلک کرده سفالش | کرشته نجیب شیر عین کمالش |
| نشو دیده بیدار خواهند | همه اسباب دشوار خواهند |
| غم خود شادی احیا کرده | خیال جستن اشب نازد لکرده |
| نبن مشار دهان رشتم شدناز | سحر ابان چه خون کشتن ناز |
| زتیغ غمزه ابروی صف [illegible] | کنج خالد بنا منظر حراف راه |
| بلا الر [illegible] دانند مدارات | چرا ناقوان دشنه تنها |



[illegible]

چو تیر غمزه‌اش در جان فرو شد | کمان ابروان قربان او شد

ز تیر عشوه‌اش تا در صف جنگ | کمانی شد سپهری در سر جایش

در آن شب تا سحر خواب تماشا | رخ اشکش نهفتن دل نوازی

ز انشا بار که آن راه برده | بود خراب دید راه خورده

ز بس سنجیده حسنش بی‌نوا | خمیده پشت تا ابرو دوتا

تو سنتر دست قلم تقسیم بدول | دو نون سرنگون بر سوره نون

کمانش راه به نخجیر بسته | کرمتر از نقصانش تا گوش جسته

که آمین نوشرا افکنده در شور | که بشنیدی توانایی ز بنود

چو شب ز آن خم مشکین چوگان
که آمد نوبت گوی زنخدان

## [illegible] بازار سلطنت جهان بازار

ششم گر شرم که به نفس آه دارد | زنخدان بر سر ره چاه دارد

شبی زهره به چشم عود لطف خورد | ز خوبی تا بیاید تا بلبل سر رود

زنیز که چو بر کرد زنکم | الکه سیب زنخ آمد به کنم



کرکوی ما یاسمین افتاده ما عنکبوت
جان کاستن نسبت
که از نوشید از دی دانه
عنکبوت چو مرغ باغ است
دو پستان که سیمین زنخ
نخل [illegible]
نعم [illegible] قامت
زیر شکر قلم [illegible]
علم [illegible]
کمان [illegible] عالم گوی
[illegible]

| | |
|---|---|
| بیوشیه کبرله چاره نشان | گذشته بر او اندر ازو |
| بنای کهنه آهنک شکسته | میوه نسیم و نان سند |
| لباسی بوشیده از نقش ازه کاره | کل آمد بهرام باد نشسته |
| فنابات شاخ لاله زار فرشته | نرخورسیده هوش هوس بروده |
| مرا بلبلیم شعر دی کنده کام | چنین کالا لالای دلاز |
| شبهای حسنا دخواهش | نکار سنا نی نانه نقش |
| که رشاخ کاش طعن مبتنا | بنادم بصبر کین نخل کشته |
| شب الاشکشم نازی امین | چه فامو شتم خلطا الکده |
| سخن اکر جمله بر طوق شده | بنا ضرکردن معنی فرق شد |
| شبها بین کلدا شنا شبه | که باشد آشنالر بو شنا |
| که بوشته آمد حسماین | جونبه بی محرجو بن مابل |
| کرامی چشم لاجی بو سرا ز نوده | سرا سو زیبلک بدبر ازبوده |
| نشانه دستر کل بو سند ناب | ز نوایه بورن جو شبید مهتاب |
| جوقنا رالیدی تاب دارد | شکوفه لرکل بر خواب دارد |
| بغنا بیب حایل انیبوی که امید | کر اوزانات بنلی دخوشترکه |



در بیان نامه نوشتن [illegible] با باز

چه شهری کاندرو گلهای خود رو … شکست خار ازان بند دماوند
چه قاصد بود زاب و گل شده … خیالی کو چه گرید با زمانه
ابا زان قاصد فرخنده را خواند … حال دو تکبر شکر خنده را خواند
که از ملک از کدام آب و هوایی … که خوش با ساز کار باز آشنایی
شکست شوکر اینجا چون فتادی … بساط الالله از بزدل گشادی
سبک چون مرغ شبگیر نوا موز … بخواند هیم بند از صفحه روز
نظر نبود بلی از کوه پایه … خبر مرا بند وداد با بر
ابا زان نوش خند تلخ اسیر … نه بر کش کمانی ناوک موی
هوای پادشاهی در دماغش … کند خسرو بی دود چراغش
شنیدن را چو از کفش تیر آید … دل و غم را شهپر مکید بکر
درون سینه میلی زد با جانش … دلش خون بود عاشق زدن
مصبوحش سر بود شکن پیست … شکر شادی نمک دمی زدم آ
نوازش شد سینه آشکار از دم … چه خون کشته خسرو نو کرد
به نور شمع بینش حجب بود … اگر آید بر خاص محمود
نبرید درون پرده باشد … چو شعله بر بالای شمع باشد

[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| شد از نو چنین شرکان تیز خامه | ز محمود چشم روی نامه |
| که این نامه از نام آن مهر دوست | که دشمن مدر ... دریا ... |
| بشد مرهم ... ناله‌ها ارشاد | که گشتن عشر ... باد مهاشد |
| دل شوق و عاشق مردو ... | بانوان راشقی کرد چون ... |
| مال مانا بادوکر ... | رها مهر نهاده پرتو کرفت |
| سر به عاشقان ناش مجموعه | که محمود تو کم نبود مسعوده |
| ... بسو راست | سر شکم کوشه نالش فرو داست |
| ال حقی کیدار به دریا کوش | همه بوش که دل زامید به خوش |
| که چه دریا خبر تو را بکیر | بجوان دیوان خاطر آسر حیرت |
| سر تا ... بشانی عنبر | رسد ایبک ... شمشیر شمشیر |

چه در بر کی رخ نشد تنیافت
سپیدی ... ورد ...

## جواب دریانامه ... بسلطان محمود غزنوی

... | بشو تمنا ... معشوق ...

[illegible]

[illegible]

نبشت بالای تیغ نغز بلند ‌ ‌ ‌ ز شرح شمع بر [illegible] شد

ز آتش تیر آه آسمان گرم شد ‌ ‌ ‌ [illegible]

که این نامه بنام آنکه ذاتست ‌ ‌ ‌ ز لطفش [illegible]

اگر دستش ببینی پای است کوته ‌ ‌ ‌ [illegible]

رفیقی از زمانه مهر جوئی میکرد ‌ ‌ ‌ [illegible]

که بنبید غبار ناکرب ‌ ‌ ‌ [illegible]

[illegible] لباو ‌ ‌ ‌ [illegible]

سر شکی که کو ز عشق بوی نهد ‌ ‌ ‌ [illegible]

نستودم بعشق یاد کرد ‌ ‌ ‌ [illegible]

چه غم [illegible] ‌ ‌ ‌ من از ادم [illegible]

شدند [illegible] باکر کرده ‌ ‌ ‌ [illegible]

[illegible] ‌ ‌ ‌ چه [illegible]

همان [illegible] ‌ ‌ ‌ [illegible] طلب کرد

که این نامه [illegible] ‌ ‌ ‌ چه [illegible]

[illegible] ‌ ‌ ‌ [illegible]

[illegible]

[illegible]

## لشکر کشیدن سلطان [illegible] بجانب کشمیر

| | |
|---|---|
| ...کن ... زمان شده | پی سرکردن لشکر روان شد |
| ...ر ... چو ... ناموز ...ت | ز ... صبر از صدا ... یافت |
| ... شیر و ... کشته | ... ز ... چشم ... کشت |
| ... ز که ... خویش | ... ز ... نشود ... |
| ... آمد ... | کفن ... شمشیر ... |
| ...ار دکو لشکر ز علامت | جوانان ... امان |
| ... وسعت ... | زمین ... لشکر ... |
| ... پهلوان تنگی ... | کر... عشق ... |
| ... حرسم | ده از ... نثار ... |
| ... کوثر ... | صلای استخوان ... |
| ... افشان | که ... پیشان بود ... |
| ... کوه از جای ... | چو سیل ... |
| ... دوش | ملالک ... |

[illegible]



[illegible]

| | |
|---|---|
| یکی بر کف پیاله سرنگون داشت | یکی لب بر لب مینای خون داشت |
| یکی همراه از خون کرده | یکی با چنگ و مجنون کرده |
| [illegible] زخم خورده | [illegible] خواهی پا فشرده |
| [illegible] مطرب [illegible] | [illegible] شمشیر |
| که چون [illegible] دختران آزاد کردند | [illegible] گل و شمشاد کردند |
| [illegible] که گل را انتظار است | گلستان فتح [illegible] |

## در بیان تهنیت جشن سلطان ابو اسحق [illegible]

| | |
|---|---|
| گلی کش بزم آرا شاه مسعود | گل و بلبل [illegible] سودا [illegible] |
| تو [illegible] مست [illegible] | [illegible] عمل فیها [illegible] |
| ز [illegible] | کنار [illegible] بازی [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بساط [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |



[illegible]

اجل کرده زابگرت دامان — حیات از نیش و مرگ از نیش ...

بشستن هشیار انوشیروان حلال — سر شهر اگر دید چون ...

سرش نوعی ز سپاه خنجر درش — که بر دار خون شاه سر هوش

تنش همچون خم باده نگونسار — سر از تن مست کاسه سرنگون

سر غلطیده در پای اورام — ندیدار بوسه شمشیر با سنگام

فتاده سرها ز مست دست — ز کم بر شست و بر فتراک بر بست

کرای عقده کشای خوش زا — چنین باید کرد کس را

سر هر یک روشن اکشه چون شود — که بود آن شهر در صفت دلربود

بدستی داستان بر دار ننهاد — که آتش در نهاد لاله افتاد

چه دستار و گل خون بر ... — که هم ... موج میکشت شمشیر

ز نقش سایه خورشید بر گل — ز هر طرف پلنگی نیم بسمل

بقبضه صید اجل نوعی صا... — که رخ جا ابروی خنجر ...

سکانی ... — که روح صید کرده ...

که تا کشتند ... — معنی المرام ...

## در بیان عرض لشکر دادن ...



[illegible]

| | |
|---|---|
| گر ازین عشق با منزل علم رسد | بیا و عمر لشکر را هم دمند |
| بلوری کسان را خانه ربود | بگرید مرحاح کوه سیمین |
| تا ملوک را بار ناستی | نجات شبنم دعا غنودند |
| دلبران را بند هوس کان | خیال سیر امکن کوی سیکان |
| دلبران را با نالان رخسار | کرامات عاشق معشوق بار اند |
| ز انداز خم برنج کشاد | درد هم چشم روزن کو نباید |
| دل بسته را بار هوا رد | پیام غنچه برگوش صبا رد |
| با من که ای صیاد غم | جدا عشق را بنیاد بی‌ چه |
| که امانت با خاطر کن | بی‌ امکان و منکا دهر کن |

## در بیان آمدن فاخته پیش ساده بابا

| | |
|---|---|
| هوا در سر دو بی چو شوکم | خزان کلکون و بند دانه غلیم |
| شو مرتبه که اکبر تاکی | سرا پا شاخ و جسد مرغ کبار |
| شادی کشان جنگ را شان | خبر کرد عشق نغمه پردان |
| تا کی به ما را صلا | در هر با زاری دل آشنا دن |



[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| سبو دستم بیم مرحبا شوقدش | چنو دن کبری لسنه بیتنا |
| بازار در وردن اندخارانان | عبادش کستان بقدرانان |
| بربیلد جبابو غنیس بوست | کندذل عاکن هنا مش بشنا |
| سرابشه دلیلر دو جوش کک | کرفنه خون مرهابا ابتشکر |
| نشسته خانستن دانشیمرکد | رخ مترنم وقماع عشو نکرد |
| سدلای آمدو لیربر خنشانند | دقا غ چشم نته برندیج خوا |
| همه استاشادی جمع کنند | زاج پرزانر منا شمع منسکرد |
| هشیاری حین بند بر سبے | کرای کرسرای خود بر سبے |
| تنترخون کردذا ما سکشد باز | نشر کر براست کا مرد هشیا |

مرد مستے وشورندو نکاذم
کنتے کفتر اکلبه عاذم

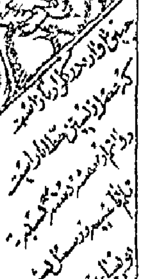
## پاسخ دادن مستی وهشیاری

| | |
|---|---|
| سؤال پاسخ از هشیاری نند | متبادری غم ناچار بستند |
| جواب از هوشیاری میکند کل | کرلیر الهستانی بیمار ملک |
| جواب از آب جوش سندالبد | نندالبز وزیر بردن ناسید |



[illegible]

| | |
|---|---|
| درانشب جلوه‌ای از ... بود | که ظلمت اندرو تا ابر ... بود |
| ... بدش ... | نظر گشته ... |
| لبش ... | چنین از نوش داروی شکرخند |
| ... دل و جان ... | دل پر حسرت ... |
| ... | که آتش بر ... بود ... |
| ... دیده ... | چراغ اندر ... نکرد ... |
| ... آتش ... | نماند ... چون شعله آه |
| درآن ... جهان بود | ... چراغ دودمان بود |
| ... | ز هر جانب شکسته ... |
| ... | قضای ... کرد |
| ... | ... |



| | |
|---|---|
| ... | کدای ... |

[illegible]

## [illegible] ... باز ... [illegible]

| | |
|---|---|
| مرا ... کر ... [illegible] | ... [illegible] |
| جو ... [illegible] | ... [illegible] |
| مهر ... [illegible] | ... کام ... [illegible] |
| ... [illegible] ... بود | کر ... [illegible] |
| ... کام لب ... [illegible] | کر ... [illegible] |
| ... کبر ... [illegible] | کر ... [illegible] |
| باز ... کل ... [illegible] | ... [illegible] |
| ... [illegible] | ... [illegible] |
| ... [illegible] | ... [illegible] |
| زمین ... [illegible] | ... [illegible] |
| ... شکر خنده [illegible] | ... [illegible] |
| ... [illegible] | ... [illegible] |
| ... [illegible] | ... [illegible] |



[illegible]

اگر گردد اگر استاد کامم | سواد اعظم خود دست دارم
سوزم هست صبح بدمیده | صدای مهرهاند دل طپیدن
رکشد غالیه بر شب نشست | ذنب ماه شکل است بینت
چو آن از خود بلبت حرف شیرین | شبیه کوه ماند دیده
ار باده خرمند آمد بتر | کرهرات ز اسرار کیم از خویش

## در بیان آمدن سلطان محمود جانب شاه ایاز و دیدن

در رسم آمده مثال تاج | سر طوطی بیای زاغ محتاج
یار و رخت زاغ | که باشد تا لهای بشتر داغ
لاله از باد | همه شو بپای شرف آزاد
وداع جام نرگس هر کناره | چه چشم دختر لعل ز بند نظاره
شد محو دل بر کنه بر | فرستاده و داع آخون تپش
از آفتاب کشش چون نه کنده | دو دور مشرق ز دل کنده دست
کیسه کاملک بر ساز دامن | نباشد فرصت و اپس نگاهش
چه راه فر کلی جستن شود باز | شود حالت نفس تعلیم پرواز



[illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| چه [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| که از [illegible] | [illegible] |



[illegible]

[illegible]

اندر ده سود و دو شتر باره — نقش عالی مودار یکباره
تا اند عمر و غار شکسته — کرد لها شاخ کاریز جوی بسته
سوالهای لالی خیز یده — یکمنار خوبت بسه محملت
نوازش کوکه بود شاها الال — فروکوسبد کوس طبل افلاک
نای شور و حشر تازه کردده — صیت الطبل و کوس آوازه کردند
رسالت انبیا مختار لالی — بلب برجم و تا سپهر عالی
عدد را موج ابر دریای نامر — کرمند برجه کرم کان خامه
سوکا شعدی بر بیشه دم — سر ایکشان بجون درج بشرم
نان حیث و رنشان برکردانشت — بر برکوار مار تنک شکر داشت
کرم هم خند و فتح الله آ — ستایه هر یک بهر اینا است
مهر دینه شب تا دند شند — بدکهنند و امکر ذابر حسنات
دا برمهها شا اعوش جود — سرا نکشت نو شا بوستی نمود بود
دعای منکم کنبر مناجات — طلاق الوده عقد خرابات
نکاح کاره ناماذامیت — مینا با دصاف باده ریکت
للمت بر عنای ردمید — چرقانوش لنا مین مکیده

9036

مظفر الدین شاه قاجار خلد الله

در عهد دولت
ابد مدت شوکت
السلاطین خاقان
السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان